واگر گوسفند یافت نشود سنت است که قیمت وسطش را تصدق کند و اگر جمعی قادر نباشند

که هر یک قربانی جدا کنند جایز است که با یک دیگر شریک شوند تا هفت کس بلکه هفتاد کس باشند بدرستی

که بعضی از کم حوصلگان و صاحبان عقول ضعیفه را اشتباه است که در هر باب تکیه بر عقل ناقص خود

کرده هر حکمی از احکام الهی و تکلیفی از تکالیف شرعیه را که ادراک حسن آن نمی‌توانند کرد خالی از

فایده میدانند و از این جهت بعضی از جناب الهی و برخی از رسالت پناهی صلعم سوء اعتقادی در

و بشآمت اعتقاد که ای خود را مستحق عذاب ابدی و عقاب سرمدی میسازند گاهی اشکال

میکنند با اینکه تکلیف کردن بنی آدم را که از راههای دور و دراز متحمل تکلیفات شدیده شده

و در همه موسم خود را برسانند برای طواف خانه که پیش از جمادی هست و در آنجا گاهی میان صفا

و مروه مثل حیوانات دوند و گاهی سنگی را به سنگ ریزه ها زنند و گاهی سنگی را بوسه گیرند و امثال

آن بعید از عقل است و خالی از فایده و گاهی با اینکه در همه موسم حیوانات بی زبان را کشتن

و این را موجب تقرب الهی دانستن سبب آن غیر از قساوت قلب و قصور عقل چیزی دیگر نمی‌تواند شد

و از این قبیل دیگر حرفها و سخنهای ایشان را تصور باید نمود پس بخاطر قاصر رسید که مجملی از مصالح

و حکمتهایی که در این تکالیف منطوی است و از عقل و نقل مستفاد میشود بمعرض بیان آرد تا دیگر

برادران ایمانی گول شیطانی لعین نخورند و سعادت این ملاعین را ملزم سازند پس باید دانست

که عقل سلیم و ذهن مستقیم حاکم است بر اینکه هر گاه کریمی عادلی که در ساحت کبریایی و بزرگی او هیچ

نوع قبح و نقصان و ظلم را راهی نباشد اراده نماید که ملازمان و بندگان خود را به انواع احسانها

و نعمتهای ابدیه سرفراز سازد و ایشان متخلف باشند بحسب امتثال فرمان برداری

اتقا و تمردی و استکبار و گردنکشی پس اگر بهمه سلوک و احسان را علی السویه مراعات نماید
ظلم است چه ظلم عبارت از وضع شی است در غیر موضع آن و نیک و بد را یکنحو سلوک
کردن با بدان مثل سلوک نیکان وضع شی است در غیر موضع آن و اگر بحسب علم خود به نیکان
احسان کند بی اینکه نیکان را بر همگنان ظاهر سازد هر چند ظلم در نفس الامر لازم نمی آید لیکن بدون
اتمام حجت بعضی بندگان را محروم داشتن و با بعضی سلوک کردن قبیح است و آن بر حق سبحانه
و تعالی جایز نیست لهذا جناب حکیم علی الاطلاق از غایت رافت و عدالت بندگان خود را ممتحن
و مبتلا میسازد بانواع بلایا و مصائب تا خوبی سعادتمندان و بدبختان بر همگنان ظاهر شود
و ایصال احسان به نیکان و اثابت ایشان مستحسن باشد چه اساءت دشمنان خدا و جناب ائمه و کافه
مومنین موجب سرور خاطر دوستانست کما لا یخفی و از اینجاست که هر قدر که انسان مزید قرب و
منزلت پیش خدا داشته باشد ابتلای او بیشتر میباشد تا ملاحظه تحمل و صبر او موجب ظهور تفوق او میش
خلق خدا شود پس تعلیه درجات او تسبیح باشد و بنابه این حرف است حق سبحانه و تعالی و لنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
وغیره ذلک در کتاب کلینی از فضل بن یسار منقول است که امام محمد باقر ع فرمودند که سخت
ترین مردمان از روی بلا پیغمبرانند و بعد از ان اوصیای ایشان و بعد از ان هر که از خواص
مومنین باشد و بکذا هر که این دانسته شد پس باید دانست که از عمده مصلحتهایی که تکالیف
شرعیه متضمن آنست ابتلا و آزمایش است تا بنده مطیع از عاصی ممتاز شود و بنا بر همین است
که اکثر عبادات عاری اند از لذایذ نفسانی و بر نفس اماره ثقیل و مکروه طبیعت انسانند چه اگر چنین

نبود مصلحت ابتلا و امتحان در آن منظور نمیشد کما هو ظاهر پس از همین باب است مناسک
مناسک حج و تکلیف ناس بان بعضی و بر این معنی احادیث کثیره از جناب ائمه ماثور اند در کتاب
کافی مسطور است که جناب امیرالمومنین صلی الله علیه در بعضی خطبها فرموده اند که حاصل مضمون
آن اینست که جناب حق سبحانه و تعالی اگر میخواست انبیای خود را مبعوث میگرداند در حالتیکه
با ایشان میبود گنجهای طلا و کانها و بلاد و باغها و تابع ایشان میشدند پرندها و حیوانات لیکن در صورت
امتحان ساقط میشد و جزا اینکه موقوف است بر ابتلا باطل و لازم نمیشد قائلین حق را اجر
مبتلا شوندگان و نه لاحق میشد ثواب نیکی کنندگان با آنها که ایمان آورده اند و همچنین اگر آیتی
از آسمان نازل میشد همه مردمان سرهای خود فرود می آوردند و ذلیل و خاضع میشدند و از ایشان
ساقط میشد پس بنا برین حق سبحانه و تعالی انبیای خود را فرستاده در حالتیکه نیتهای ایشان
درست است و محکم و ظاهر حالات ایشان ضعیف در کمال قناعت و فقر و تنگدستی
و اگر پیغمبران صاحب قوت و ملک میبودند که مردمان بطرف ایشان برای طمع و خوف
از اطراف عالم میشتافتند امتحان فی در میان نمیماند و کسی استکبار و گردنکشی نمیکرد برای خوف
جان و طمع مال برگی دین را قبول میکرد پس نیکان از بدان امتیاز نمی یافتند لیکن مشیت الهی تعلق
گرفت باینکه متابعت پیغمبران و تصدیق نمودن بکتب الهی و خشوع نمودن باو تعالی و منقاد حکم او
شدن خاصه بندگان خالص باشد و آنها که از اغراض نفسانی بر آورده اند و هر قدر که امتحان و ابتلا
اعظم میباشد موجب مزید ثواب و جزالت اجر میباشد و ازینجاست که حق سبحانه و تعالی از وقت
آدم تا انقراض عالم خلق خود را آزموده با من نزدیک که چند احجاری که قدرت بر ایصال نفع و دفع

مضرت ندارند و نه قوت دیدن دارند و نه قدرت شنیدن پس آن نگهبار اخانه خود خوانده تا
مردمان نزدیک آن بعبادت قیام نمایند و آن را منفر گردانید در جائیکه زمین آن درشت تر
و سخت تر است به سبب سنگستان در راه رفتن بر آن دشوار است و موضع آن پست است
و معاش مردمان در آن بغایت تنگ است و آب بدشواری دست میدهد و آن موضع واقع
شده میان کوه های سخت و درشت و ریگستان نرم و چشمهای کم آب و چاهای که از یکدیگر
دور اند و آب باران کم نازل میشود و در آن زمین فربه نمی شود به سبب عدم زراعت شتر و اسپ
و گاو بعد از اذن او سبحانه و تعالی امری کرد نبی آدم را که بطرف آن میل کرده بیایند پس
آن موضع گشت مرجع خلایق که از مسافت بعیده در آنجا می آیند و بیابانها و جزایر دور و دراز را
طی میسازند و در آنجا آمده از راه کمال ذلت و خواری بلند میکنند آواز خود را بلبیک گفتن میدوند
بر قدمهای خود ژولیده مو خاک آلود در آن حالتی که انداخته اند سپرهای خود را در پس پشتهای
خود و درست ساخته اند نیکو همانا فریبش خود را به سبب نگاه داشتن موچینه از نمایش بزرگی و امتحان
شدید و ابتلای بلیغ و حق تعالی این نمایش را سبب رحمت خود گردانیده و وسیله بهشت
گردانیده و اگر میخواست وضع میکرد خانهای خود را در میان بوستانهای خرم و جویهای
دلکش و زمین نرم و محل درختان بسیار که میوه های آن بسیار نزدیک باشند و دیهات
بهم متصل و مرغزار سبز و کشت زارهای مخاط نخلدان و زراعتهای تازه و در راههای آبادان
و دیوارهای آن را از یاقوت سرخ و زمرد سبز و در کمال نور و صفا میساخت لیکن در آنجا نزل
آن بنا منازعت تنگ را در سینها کم میکرد و در حیثیات مجاهده ابلیس نمی افتاد و سبب ضعف بلاد

امتحان کردی حق تعالی قدر جزا دادی ان الجزاء علی قدر البلاء انتهی محصل ترجمه کلامه و نکته
بیست که مضمون کلام بلاغت نظام در حقیقت بابی ست که چند این ابواب ازان مفتوح
میشود و راه گفتگو ملاحده را بالکلیه مسدود می سازد اما قربانی پس باید دانست که آن سنتی
که جاری شده است از وقت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و آن مبنی است بر ابتلای
ابراهیم بذبح پسر خود اسماعیل چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن بان خبر داده جاییکه میفرماید
قَالَ یَا بُنَیَّ اِنِّی اَرَی فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ
یَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِینَ فَلَمَّا وَتَلَّهُ
لِلْجَبِینِ وَنَادَیْنَاهُ اَنْ یَا اِبْرَاهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا اِنَّا کَذٰلِکَ
نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ
و تفصیل آن اجمال چونکه متضمن اکثری از فواید و مشتمل بر اکثری از نکات و علل مناسک است رقیمه قلم میگردد
منقول از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که محل ولادت حضرت ابراهیم کوثاربود
که از محله کوفه بوده است و پدرش از آنجا بود و مادر ابراهیم و مادر لوط با هم خواهر بودند دختر لاحج
و لاحج پیغمبر انذار کننده بود اما رسول نبود و ابراهیم در اول طفولیت بر فطرت بود که حق تعالی
همه کس را بر آن خلق کرده است تا آنکه او را خدا هدایت نمود بدین خود و برگزید او را و تزویج کرد سارا
و بعقد خود در آورد و ساره دختر خاله خود را و ساره گله بسیار و زمینهای گشاده و حال نیکو داشت
و جمیع اموال خود را با ابراهیم بخشید و حضرت ابراهیم سعی کرد و آن اموال را باصلاح آورد و گله
و زراعتش بسیار شد بحدیکه در زمین کوثاربا حال کسی از او بهتر نبود چون ابراهیم بتهای نمرود را

شکست نمرود امر کرد که او را در بند کشیدند و امر کرد که حظیره ساختند و پر کردند حظیره را از
هیزم و آتش را در هیزم زدند و ابراهیم را در آتش انداختند تا او را بسوزانند و خود دور شدند
تا شعلهٔ آتش فرو نشست پس مشرف شدند بر حظیره که حال ابراهیم را مشاهده نمایند ناگاه
دیدند که ابراهیم از بند رها شده و بسلامت در میان آتش نشسته است چون این خبر را بنمرود
دادند امر کرد که ابراهیم را از بلاد او بیرون کنند و نگذارند که گلهها و مالهای خود را ببرد پس
حجت گرفت بر ایشان ابراهیم و گفت اگر گله و مال مرا میگیرید پس واپس دهید آن عمری که در تحصیل
آنها در ملک شما صرف کرده پس مخاصمه را بقاضی نمرود بردند قاضی حکم کرد و عمری که در بلاد
ایشان گذرانیده است پس دهند چون این قصه را بنمرود نقل کردند حکم کرد ابراهیم را از
بلاد بیرون کنند و اموالش را بدو دهند و گفت که اگر در بلاد شما بماند دین شما را فاسد میکند و
ضرر بخداهای شما میرساند پس بیرون کردند ابراهیم و لوط را از بلاد خود و بجانب شام
پس ابراهیم و ساره و لوط بیرون رفتند و ابراهیم گفت اِنّی اِذْهَبُ اِلی رَبّی
سیهدین پس ابراهیم گله و مال خود را برداشت و تابوتی ساخت و ساره را در آنجا گذاشت
و از غایت غیرتی که داشت بر آن قفل زد تا آنکه از ملک نمرود بدر رفت و داخل ملک شخصی از قبط شد
که او را غراره میگفتند پس یکی از عشار او که نزد عشار آمد که عشور ابراهیم را بگیرد و چون
نوبت بتابوت رسید عشار گفت که این تابوت را بگشا تا آنچه در آن هست را عشور آن را بگیریم ابراهیم
گفت هر آنچه درین تابوت است هرچه خواهی حساب کن از طلا و نقره و عشرش را از من بگیر و تابوت
را مگشا عشار گفت البته تابوت را میگشاییم پس عشار بجبر تابوت را گشود و چون ساره را با حسن و جمالی

که داشت مشاهده کرد از ابراهیم پرسید که این زن با تو چه نسبت دارد گفت حرمت من
و دختر خاله منست گفت چرا این را در تابوت پنهان کرده ابراهیم گفت برای غیرت تا کسی او را نه بیند
غبار گفت نمیگذارم شما را تا حقیقت حال را پیش پادشاه عرض نکنم پس رسولی پیش پا
دشاه و ماجرای را بعرض رسانیده پادشاه جمعی فرستاد تا تابوت را پیش او بردند ابراهیم
گفت که من از تابوت جدا نمی شوم مگر اینکه جانم از بدنم جدا شود چون این خبر بپادشاه رسید
امر نمود که تابوت را مع ابراهیم حاضر سازند پس چون ابراهیم مع تابوت و اموال حاضر شد
پادشاه گفت با ابراهیم تا تابوت را بگشاید حضرت ابراهیم فرمودند که ای پادشاه درین تابوت حرمت
من و دختر خاله منست اگر تابوت را نگشایی جمیع اموال خود را بتو می بخشم پس پادشاه بجبر تابوت را
کشود و چون حسن و جمال ساره را مشاهده نمود دست بجانب ساره دراز کرد ابراهیم رو از و گردانید
و گفت خداوندا حبس کن دست او را از حرمت و دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد
و نتوانست که بساره رساند پادشاه گفت با ابراهیم که خدای تو چنین کرد ابراهیم گفت بلی
خدای من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد پادشاه گفت از خدای خود بطلب
که دست مرا بسوی من گرداند که من دیگر متعرض تو نشوم ابراهیم گفت پروردگارا دستش
با و برگردان تا دیگر متعرض حرمت من نشود پس خدا دستش را باو برگردانید بار چون
نظرش بساره افتاد ضبط خود نتوانست کرد دست بسوی ساره دراز کرد باز ابراهیم از غیرت
روی گردانید و دعا کرد دست پادشاه خشک شد بساره نرسید پادشاه گفت خدای تو بسیار
صاحب غیرت است و تو بسیار غیوری پس از خدای خود سوال کن که دست من برگرداند

که دیگر این کار را نکنم ابراهیم گفت پروردگارا اگر راست میگوید دستش را باو برگردان پس
دستش برگشت پس چون پادشاه این احوال را مشاهده کرد از حضرت ابراهیم مهابتی در دل او
افتاد و آنحضرت را بسیار تعظیم و تکریم کرد و گفت که تو ایمنی از آنکه متعرض حرمت تو شوم یا
بچیزی از احوال تو پس هر جا که خواهی برو و لیکن مرا بسوی تو حاجتی ابراهیم گفت آن حاجت
چیست گفت میخواهم که مرا رخصت دهی که کنیزک جمیله خوشروئی عاقلی دانائی که دارم بساره دهم که
تا خدمت او بکند چون رخصت یافت هاجر مادر اسماعیل را بساره بخشید پس ابراهیم با اهل و مال
خود روانه شد پادشاه او را مشایعت کرد و از برای مهابت و تعظیم ابراهیم از پشت سر ابراهیم
راه میرفت پس خدا وحی کرد بابراهیم که بایست و پیش پادشاه جبار که تسلط یافته راه مرو و لیکن
او را مقدم دار و از عقب او برو و تعظیم او بکن که او مسلط است و ناچار است از پادشاهی در
زمین از نیکوکار و بدکار پس ابراهیم ایستاد پادشاه گفت که پیش برو که خدای من در این ساعت
بمن وحی کرد که ترا تعظیم کنم و ترا مقدم دارم و از عقب تو راه روم برای اجلال تو پادشاه
گفت که خدای تو چنین وحی کرد ابراهیم گفت بلی پادشاه گفت شهادت میدهم که خدای تو صاحب
رفق و مدارا و بردباری و کرم است و مرا راغب گردانیدی در دین خود پس پادشاه ابراهیم را
وداع کرد و ابراهیم روانه شد تا در اعلای شامات فرود آمد و لوط را در ادنای شامات گذاشت
و چون دیر شد فرزند بهم رسانیدن ابراهیم ابراهیم بساره گفت که اگر خواهی هاجر را بمن بفروش
شاید که خدا تعالی فرزندی بمن کرامت نماید که خلف من باشد پس هاجر را از ساره خرید و باو مقاربت
کرد پس اسماعیل بوجود آمد بسند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق منقول است که حضرت ابراهیم

در بادیه تمام نزول فرموده بود چون از برای وی اسماعیل از هاجره متولد شد ساره را غم شدید
رو داد زیرا که ابراهیم را از و فرزندی نبود و آزار میکرد ابراهیم را در باب هاجره و باین
سبب غمگین بود ابراهیم پس چون شکایت کرد ابراهیم این واقعه را بجناب مقدس ایزدی
وحی رسید باو که مثل زن مثل استخوان کج پهلو است اگر آن را بحال خود بگذاری از آن متمتع
میشوی و اگر راست کنی او را میشکند پس خدا امر کرد ابراهیم را که اسماعیل و هاجره را از نزد ساره
بیرون برد گفت پروردگارا بکدام مکان برم ایشان را فرمود که بسوی حرم من و جای که محل
امنی گردانیده ام که هر که داخل آن شود ایمن باشد و اول قطعه زمین که از خلق کرده ام و آن
مکه است پس جبرئیل براق از برای او آورد و هاجره و ابراهیم و اسماعیل را سوار کرد و بجانب مکه روانه شد
پس ابراهیم بهر محل نیکویی میرسید که در آنجا درختان و نخلستان و زراعت بود میپرسید که ای جبرئیل اینجاست
جبرئیل گفت نه دیگر برو تا بمکه رسید پس ایشان را در موضع خانه کعبه گذاشت و ابراهیم عهد کرده بود
با ساره که فرود نیاید تا بسوی او برگردد چون در آن مکان فرود آمدند در آنجا درختی بود هاجر عبایی
بر روی آن انداخت پهن کرد و با فرزند خود در سایه آن قرار گرفت چون ابراهیم ایشان را گذاشت
و خواست که برگردد و بسوی ساره آید هاجر گفت که ای ابراهیم چرا میگذاری ما را در موضعی که در آنجا
مونسی نیست و آبی و زراعتی نیست ابراهیم گفت با کسی میگذارم که مرا امر کرده است که شما را
در اینجا بگذارم و برگشت و چون رسید در دول طول نظر کرد بجانب اسماعیل و هاجره گفت ای
پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را در وادیی که در آن
زراعتی نیست نزد خانه محترمه تو ای پروردگار ما برای آنکه نماز را برپا دارند پس بگردان

و دلهای چند از مردم را که مایل باشند بسوی ایشان و خواهش ایشان نمایند و روزی کن ایشان را
از میوه‌ها شاید که ایشان شکر کنند تا پس روانه شد و هاجر در آنجا ماند چون روز بلند شد اسماعیل تشنه شد
و آب طلبید پس هاجر مضطرب شد و برخواست و در آن وادی بسوی ما بین صفا و مروه رفت و فریاد زد
که آیا درین وادی مونسی هست پس اسماعیل از نظرش غایب شد پس بر کوه صفا بالا رفت و در آنجا
سرابی در جانب مروه بنظرش آمد گمان کرد که آبست بجانب مروه روانه شد چون رسید بآنجا که هروله میکنند
حاجیان وی دوید اسماعیل از نظرش غایب شد پس از خوف اسماعیل دوید تا بجای رسید
که اسماعیل را دید چون بمروه رسید آن سراب را در جانب صفا دید و بجانب صفا روانه شد
پس چون رسید بآنجا که اسماعیل را ندید دوید تا بجائیکه اسماعیل را دید و همچنین هفت مرتبه
میان صفا و مروه دوید چون در شوط هفتم بمروه رسید نظر بسوی اسماعیل کرد دید که آبی
در زیر پاهای او پیدا شده است پس دوید بسوی اسماعیل و ریگی برد و در آن آب جمع کرد که
جاری نشود پس باین سبب آن را زمزم نامیدند و قبیله جرهم در ذوالمجاز و عرفات فرود
آمده بودند پس چون آب در مکه ظاهر شد مرغان و جانوران صحرا از برای آب جمع میشدند جرهم چون
مرغان و وحشیان را دیدند دانستند که آب در آنجا بهم رسیده است چون بآن موضع
آمدند زنی و طفلی را دیدند که در زیر درختی قرار گرفته اند و آب بر ایشان ظاهر شده است از هاجر
پرسیدند که تو کیستی و قصه تو و این کودک چیست گفت من مادر فرزند ابراهیم خلیل الرحمانم
و این پسر اوست خدا او را امر کرد که ما را درینجا گذارد گفتند رخصت میدهی ما را که نزدیک
شما باشیم چون روز سیم ابراهیم بطی الارض بدیدن ایشان آمد هاجر گفت ای خلیل خدا درینجا

قومی هستند از جرهم سوال میکنند که رخصت فرمائی که نزدیک ما باشند یا رخصت میدهی ایشان
را ابراهیم گفت بلی پس هاجر جرهم را رخصت ساخت که نزدیک ایشان فرود آمده خیمهای خود را زدند
و هاجر و اسماعیل با ایشان انس میگرفتند در مرتبه سوم که ابراهیم بدیدن ایشان آمد و کثرت مردم و
آبادانی در دور ایشان دیده شاد شد پس اسماعیل نشو و نما کرد و قبیله جرهم هر یک از ایشان یک
گوسفند و دو گوسفند باسماعیل بخشیدند تا آنکه گله بسیار بهم رسانید و بآن تعیش میکردند تا آنکه
اسماعیل بحد بلوغ رسید پس خدا امر کرد ابراهیم را که خانه کعبه را بنا کند گفت پروردگارا در کدام بقعه
بنا کنم فرمود که در آن بقعه که قبه از برای آدم فرستادم و در آنجا نصب کردم و حرم بسبب آن گردید
شد و آن در طوفان نوح باسمان رفت پس خدا جبرئیل را فرستاد که خط کشید برای آدم جای خانه کعبه
را پس خدا بنیانی کعبه از برای ابراهیم از بهشت فرستاد و حجر الاسود که خدا برای آدم فرستاده بود
از برف سفیدتر بود و بدست مالیدن کافران سیاه شد پس ابراهیم خانه را بنا کرد و اسماعیل سنگ را
از وادی طوی می آورد تا آنکه چند ذرع بجانب آسمان بلند کردند پس او را دلالت کرد خدا بر موضع
حجر الاسود که در ابوقبیس پنهان بود ابراهیم او را بیرون آورد و در موضعی که الحال در آنجاست نصب کرد
و دو درگاه برای کعبه گشود یکی بجانب مشرق و یکی بجانب مغرب و دریکه بجانب مغرب است
او را مستجار میگویند پس پرده بر روی کعبه آویخت و در میان کعبه میبودند پس خدا امر کرد ابراهیم
و اسماعیل را که حج بکنند و جبرئیل در روز هشتم ذیحجه نازل شد و گفت ای ابراهیم برخیز و آب برای خود جمع
کن زیرا که در آن زمان در منی و عرفات آب نبود پس روز هشتم را برای این ترویه گفتند زیرا که
بمعنی سیرابی است پس او را بمنی برد و شب در آنجا ماندند و همه افعال حج را تعلیم او کرد چنانچه تعلیم آدم

کرده بود چون ابراهیم از خانه کعبه فارغ شد گفت پروردگارا بگردان این موضع را شهری که ایمن
باشد از هر شهری و روزی کن اهلش را که ایمان آورده باشند بخدا و روز قیامت از میوه
حضرت فرمود که مراد میوه ها دلهاست یعنی محبت ایشان را در دلهای مردم جا ده که از اطراف
عالم بسوی ایشان بیایند و حاصل مضمون بعضی از خطبهایی که کفعمی علیه الرحمه در کتاب خود آورده
این است که هرگاه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام مبتلا شد بذبح پسرش اسماعیل در
خواب دید که این رکن و مقام پسر خود را ذبح میکند پس چون از خواب خود بیدار شد و به پسر خود گفت
که ای بهترین پیغمبران و ای سلاله انبیا بدرستیکه من در خواب دیدم که ترا قربانی کنم در راه خدا پس
با خود درین باب فکری کن پس حضرت اسماعیل گفت ای پدر بزرگوار بجا آر آنچه مامور شده
که انشاء الله تعالی مرا از صبر کنندگان خواهی یافت پس وصیت میکنم وقتی که رگهای من بریده شود
و خون از من روان شود در آن وقت مرا حبس کن تا دست و پا نزنم و دامن خود را از خون
من برچین تا آن را مادر مهربان من نه بیند از طرف من تعب کشیده با و سلام برسان و پیراهن
مرا که از بدن من بیرون آری نزد او ببر و بگو که بدرستی که پسر ترا حق سبحانه و تعالی داخل بهشت
گردانید پس هرگاه وصیت پسر ابراهیم تمام شد حضرت ابراهیم استوار بست پسر خود را
و بپهلو خوابانید پس در آن حالت پرندگان از غایت حزن برگرد او مجتمع شدند و زمین و کوهها
لرزیدند و گریستند و فرشتگان بر او تضرع می نمودند و حیوانات بطرف ایشان می شتافتند
و آسمان از فوق و زمین از تحت بگریه در آمدند بجهت رحم کردن بر طفل صغیر و تعجب نمودن بر صبر
پدر او حضرت ابراهیم و در بعضی روایات وارد شده هرگاه حق سبحانه و تعالی صدق نیت

و قوت صبر حضرت ابراهیم را مشاهده نمود از جانب رحم فدا داد خدا او را گوسفندی سیاه

و سفید که میخورد در سیاهی یعنی علف را و می‌شاشید در سیاهی و راه میرفت در سیاهی

و نظر میکرد در سیاهی و بول میکرد در سیاهی و پشکل می‌افکند در سیاهی و قبل از آن چهل سال

در باغهای بهشت میچرید و از رحم ماده بیرون نیامده بود بلکه خدا گفت او را که باش پس بهم رسید

برای آنکه فدای اسمعیل گرداند و هر قربانی که در منی کشته میشود تا روز قیامت فدای اسمعیل است

و هرگاه که این را دانستی پس چه استبعاد است که حق سبحانه و تعالی امر بقربانی کرده باشد بنابر

یادگار ابتلای عظیمی که بآن ابراهیم و اسمعیل را مبتلا ساخته تا مردمان این دو بزرگوار اسوه نمایند

در باب صبر نمودن بر بعضی بلاهای سبک که بآن مبتلا میشوند و هم از جهة نقصان مال که لازم

قربانیست قربانی هم از جمله ابتلاست و هم ابتلاست از جهة تسلیم و امتثال و هم متضمن مصلحت

سیر کردن محتاجینست از گوشت که لذیذترین طعام است و فقرا را کم میسر میشود و هم برای حیوانات

خوبست زیرا که عوض و جزا الم که در دار دنیا بایشان میرسد بر حق تعالی لازم است از جناب

سید المرسلین صلعم منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهد بود بر

الصراط و در حدیث موثق منقولست که ابن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام سوال نمود

از معنی قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که منم فرزند دو ذبیح جناب حضرت

امام صلوات الله علیه فرمودند مراد از دو ذبیح حضرت اسمعیل و حضرت عبد الله است

اما کیفیت ذبیح بودن اسمعیل پس بنحوی مذکور بود که مسطور شد اما کیفیت ذبیح بودن عبد الله پس آنست

که حضرت عبد المطلب بحلقه در کعبه چسپید و دعا کرد که حق تعالی ده پسر او را کرامت نماید

و نذر کرد با خدا که اگر این نعمت برای او حاصل گردد یکی از ایشان را قربانی کنم پس او تعالی
ده پسر او را روزی کرد عبد المطلب گفت خدا حاجت مرا روا کرد من نیز باید به نذر خود وفا کنم
پس فرزندان خود را داخل کعبه معظمه کرد و سه مرتبه میان ایشان قرعه زد و هر مرتبه
بنام عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله که گرامی ترین اولاد بود نزد او بیرون آمد پس او را گرفت
و خوابانید و بر ذبح او عازم گردید و چون این خبر باکابر قریش رسید جمع شدند و عبد المطلب را
از آن اراده ممانعت کردند و زنان عبد المطلب حاضر گردیده صدا بشیون بلند کردند
پس عاتکه دختر عبد المطلب گفت ای پدر عذر میان خود و خدا تمام کن در کشتن فرزند خود
عبد المطلب گفت چگونه عذر تمام کنم که توئی صاحب برکت عاتکه گفت ای پدر این شتران
که داری در حرم میچرند میان اینها و فرزند خود قرعه انداز پس عبد المطلب شتران خود را
حاضر گردانید و ده شتر را جدا کرد و میان اینها و عبد الله قرعه افکند بنام عبد الله
بیرون آمد پس ده ده زیاده میکرد و بنام عبد الله بیرون می آمد تا آنکه چون بصد شتر رسید
قرعه بنام شتران بیرون آمد پس همه قریش صدا را بتهلیله کوه های مکه از صدای ایشان
بلرزید پس عبد المطلب فرمود که تا سه نوبت قرعه بنام شتر بیرون نیاید دست از عبد الله
بر نمیدارم پس مرتبه دیگر میان عبد الله و صد شتر قرعه انداختند و باز قرعه برای شتر
بیرون آمد پس زن پدر ابو طالب و خواهران ایشان عبد الله را از زیر دست عبد المطلب کشیدند
و پوست روی نازک نورانیش کنده شده بود از ساییدن بر زمین پس پایه کمر او دست
بدست میگردانیدند و امر شد عبد المطلب که شتران را در ضرورتی که در میان صفا و مروه واقعست

نحر کردند و احدی را از گوشت منع نکردند و این از جمله سنتهای عبد المطلب بود که خدا در اسلام
جاری گردانید و علتی که حق تعالی به سبب آن از ذبح اسماعیل و ذبح عبد الله درگذشت است که مقدر
بود که از صلب ایشان جناب حضرت رسالت پناه و جناب حضرت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین متولد شوند و ایضا بسند معتبر از امام رضا روایت کرده است که چون حق تعالی
امر کرد حضرت ابراهیم را که فرزند خود اسماعیل را قربانی کند پس ابراهیم آرزو کرد که کاش
مامور نمیشدم بکشتن گوسفند و فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دلم بکشتن
عزیزترین فرزندان من بدرد می آمد و مستحق میشدم بسبب آن رفع درجات اهل مصائب را پس
حق تعالی بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم کیست محبوب ترین خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوندا
خلقی را نیافریده که محبوب تر باشد بسوی من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی باز وحی
کرد که آیا او محبوب تر است بسوی تو یا جان تو ابراهیم گفت بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم
حق تعالی فرمود که فرزندان او محبوب تر اند بسوی تو یا فرزندان تو ابراهیم گفت بلکه فرزندان او را
از خود دوست تر میدارم از فرزندان خود پس خدا وحی کرد باو که آیا کشته شدن فرزندان او بر دست
دشمنان او دل ترا بیشتر بدرد می آرد یا کشتن فرزند خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت
بلکه کشته شدن فرزند او بر دست دشمنانش بیشتر دل را بدرد می آرد پس حق تعالی فرمود که ای ابراهیم
گروهی که دعوی خواهند کرد که از امت محمد اند حسین فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه
گوسفند را کشند و بسبب این مستوجب غضب من خواهند شد پس ابراهیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد و گریان
شد پس حق تعالی ندا کرد که فدا کردم جزع ترا بر فرزند خود اسماعیل اگر او را قربانی میکردی بجزعی

که بر فرزند پیغمبر آخر الزمان حسین و کشتن او کردی باین سبب اجب کردانیدم رفیع ترین درجات
اهل مصایب را و این است معنی قول حق سبحانه تعالی که فدیناه بذبح عظیم یعنی فدا کردیم بذبحی عظیم
اسماعیل را احادیثی که در فضیلت روز عید غدیر و بیان امامت حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه و آله در جمعه دوازدهم ذیحجه خوانده شد این است باید
دانست که هجدهم این ماه عید غدیر است و احادیث بسیار در مدح این روز وارد شده از انجمله
حدیثی است که بسند معتبر از ابن ابی نصیر منقول است که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا ع
بودم و جماعت بسیار حاضر بودند پس فضیلت روز غدیر مذکور شد و بعضی از حاضران انکار
کردند حضرت فرمودند که پدرم از پدرانش روایت نموده که روز غدیر در آسمان مشهورتر است
از زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از طلاست و یک خشت
از نقره و در آن قصر صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاکش
مشک و عنبر است و در آن چهار نهر جاریست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر
و نهری از عسل و در دور آن درختان هست از انواع میوه ها بر آن درختان مرغان خوش
الحان هستند بدنهای ایشان از مروارید است و بالهای آن از یاقوت با نوع نغمها خوانندگی
میکنند چون روز غدیر میشود در آن قصر حاضر میشوند جمیع اهل آسمانها تسبیح و تقدیس و تهلیل
حق تعالی میکنند و آن مرغان پرواز میکنند در میان آن آب فرو میروند و در آن
مشک و عنبر می غلطند و چون ملائکه جمع شوند پرواز میکنند و مشک و عنبر بر ایشان می افشانند
و در این روز نثار حضرت فاطمه را که در شب زفاف آن حضرت سدرة المنتهی و درخت طوبی بکردند

برای یکدیگر هدیه میفرستند و چون آخر آن روز می‌شود ندا از جانب رب الاعلی بایشان میرسد
که برگردید بسوی درجات و مرتبه‌های پس تحقیق که این کرده بید از گناهان و خطاها و لغزشها تا مثل این روز
از سال آینده برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما پس حضرت فرمود ای پسر ابی نصر هر جا که باشی
سعی کن که نزد قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شوی بدرستی که خدا درین روز می‌آمرزد از هر
مرد مومن و زن مومنه گناه شصت ساله ایشان را و درین روز آزاد میکند از آتش جهنم دو برابر
آنچه آزاد کرده است در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و یک درهم که درین روز ببرادران
مومن بدهی برابر است با هزار درهم که در اوقات دیگر بدهی و احسان کن درین روز ببرادران
مومن خود و شاد گردان هر مرد مومن و زن مومنه را بخدا سوگند که اگر مردم فضیلت این روز را
بدانند چنانچه باید هر آینه هر روز ده مرتبه ملایکه با ایشان مصافحه کنند و پوشیده نماند
که منشاء فضیلت این روز بر سایر ایام آنست که جناب حضرت سید الانام بفرموده ملک علام
جناب امیرالمؤمنین را وصی و خلیفه و جانشین خود گردانیده چونکه استیعاب جمیع احادیث
که متضمن کیفیت نصب نمودن آنحضرت است حضرت امیر را دران ضیق وقت ممکن نیست لهذا
بر یک حدیث که مشتمل بر فواید کثیره است اکتفا مینماید در کتاب ارشاد القلوب و غیر آن مذکور است
که مردی از انصار در وقت وفات حذیفه بن الیمان رضی الله عنه در مداین نزد او حاضر شد
و از احوال خلافت خلیفه اول سوال نمود و حذیفه بعد از سخنی چند گفت که چون رسول خدا صلی الله علیه
و آله از جانب خداوند عالمیان مامور بحج گردید منادیان باطراف و نواحی مدینه و سایر بلاد فرستاد
که مردم را برای حج طلب نمایند و چون مردم جمع شدند متوجه حج گردیده مناسک حج را تعلیم ایشان

شود و چون از اعمال حج فارغ شد پس جبرئیل نازل شد و اول سوره عنکبوت را آورد که حاصل
مضمونش این است که آیا گمان میکنند مردمان که واگذاشته میشوند بمجرد اینکه بگویند که ما ایمان آوردیم
و دیگر ایشان امتحان کرده نخواهند شد و حال اینکه بتحقیق که امتحان کردیم ما آنها را که پیش از ایشان
بودند پس البته ظاهر خواهد گردانید حق تعالی که راست گو کیست و دروغگو کیست پس رسول خدا
صلعم فرمود که ای جبرئیل این آزمایش و فتنه کدام است جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید که من نفرستادم پیغمبری را مگر آنکه او را امر کردم در وقتیکه اجل او نزدیک شده اینکه خلیفه
گرداند در میان امت خود کسی را که امور دین او را زنده گرداند پس هرکه اطاعت پیغمبر خود نماید
در آنچه او امر کرده است او راست گو است و آنها که مخالفت امر او نمایند دروغ گو است و بتحقیق
که نزدیک شده است رفتن تو بسوی پروردگار تو و بهشت او و حق تعالی امر مینماید ترا که
نصب نمائی برای امت خود بعد از خود علی بن ابی طالب را پس بدرستیکه اوست خلیفه تو
خواه امت اطاعت او نمایند خواه نمایند و مراد از فتنه همین است که امت تو بان امتحان
کرده میشود و حق تعالی ترا امر مینماید که جمیع چیزها را تعلیم او نمائی و جمیع امانتهای خود را
باو سپاری که او امین موتمن است ای محمد ترا برگزیدم از میان بندگان خود برای رسالت و او را
برگزیدم از برای اینکه وصی تو باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر صلی الله علیه و سلم را
طلبیده یک شب و یک روز با او خلوت کرد و هر علم و حکمت که حق تعالی باو سپرده بود همه را
تعلیم او نمود و آنچه جبرئیل وحی کرده بود درین باب همه را با آنحضرت گفت و درین روز نوبت
عائشه بود پس عائشه گفت که بسیار طولانی شد خلوت تو با علی و درین روز پس حضرت متوجه او گردید

عایشه گفت که چرا راز من میگردانی و مرا خبر نمیدهی بامری که شاید صلاح من در آن باشد
حضرت فرمود که راست گفتی و آن امریست که صلاحیت دارد برای کسیکه توفیق قبول آن یابد
و من مأمور شده ام که جمیع مردم را بسوی آن امر بخوانم در وقتیکه قیام بآن امر خواهم نمود
مطلع خواهی شد عایشه گفت که یا رسول الله حال مرا خبر نمیدهی که پیش از دیگران بآن اقدام
نمایم و اذعان کنم حضرت فرمود که ترا خبر میدهم باید که حفظ آن راز بجای آری و پنهان داری تا وقتیکه اظهار نمایم
که در نصورت از جمله رستگاران خواهی بود و اگر افشا کنی از جمله زیانکاران خواهی بود پس عایشه
ضامن شد که حفظ نماید آن را و افشا نکند و پیمان بجا آورد پس رسول خدا صلی الله علیه
و سلم با او گفت که خداوند عالمیان مرا خبر داده است که عمر من منقضی شده و امر کرده است
مرا که علی را وصی و خلیفه خود گردانم چنانچه انبیای گذشته اوصیای خود را خلیفه گردانیدند
و من اطاعت پروردگار خود مینمایم پس باید که این راز را در سویدای دل خود پنهان داری
تا هنگامی که حق تعالی مرا رخصت دهد که این امر را ظاهر گردانم پس عایشه ضامن شد و حق تعالی
حضرت را مطلع گردانیده بود که راز داری نخواهد شد پس عایشه این خبر را بحفصه گفت
و ایشان به پدران خود گفتند پس این امر شایع شد میان مردم بعضی از منافقین با هم گفتند
که اگر علی خلیفه خواهد شد با ما معامله خواهد کرد بآنچه که در خاطر خود از ما دارد پس با هم مشورت کردند
که ناقه رسول الله را در عقبه رم دهند تا موجب هلاکت آنحضرت گردد و ایشان چهارده نفر بودند
و حضرت چنین عزم داشت که چون بمدینه آید امیرالمؤمنین را بامامت نصب نماید پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تعجیل در این امر دو شبانه روز متصل حرکت فرمود پس

روز سیم جبرئیل آمد و آخر سورهٔ حجر را برای آنحضرت آورد یعنی البته سوال خواهیم کرد از ایشان
همه از آنچه میکردند پس ظاهر کن آنچه را مامور بآن گردیده و رو بگردان از مشرکان بدرستیکه
ما کفایت کردیم از تو شر آنها را که ترا استهزا نمایند پس حضرت بار کرد و بسرعت حرکت میفرمود
که زودی داخل شود و علی را خلیفه خود گرداند چون شب چهارم شد در آن شب جبرئیل بر آنحضرت
نازل شد و این آیه یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ آورد پس رسول خدا
فرمود که یا جبرئیل نمی بینی که من چنین بسرعت میروم که بزودی داخل مدینه شوم و فرض گردانم ولایت علی
را بر حاضر و غایب جبرئیل گفت حق تعالی ترا امر مینماید که فردا ولایت امیر را بر مردم لازم گردانی
در وقتیکه فرود آیی حضرت فرمود که چنین باشد فردا چنین خواهم کرد انشاء الله تعالی پس در
آنوقت حضرت فرمودند که بار کردند و سیر فرمودند تا بغدیر خم رسیدند و در غدیر خم نزول فرمود با مردم
نماز گذارد و امر نمود که مردم جمع شدند پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را طلبید و دست
چپ او را بدست راست گرفت و آن حضرت را بلند کرد و باواز بلند ندای ولایت آنحضرت
را در میان مردم در داد و اطاعت آن حضرت را بر همه واجب گردانید و امر نمود ایشان را
که از وی تخلف نورزند بعد از آن حضرت ایشان را خبر داد که آنچه میگوید از جانب خداوند عالمیانست
و بایشان گفت آیا نیستم من اولی و سزاوارتر بمومنین از جانهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله
پس فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست پس فرمود اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَ
الاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
پس امر کرد مردم را که با آن حضرت بیعت کنند همه با آنحضرت بیعت کردند و هیچ یک از ایشان

درین سخن نگفتند و خلیفه اول و خلیفه ثانی بیشتر رفته بودند بجحفه پس رسول خدا ایشانرا
برگردانید چون آمدند جناب سید المرسلین ایشان را امر نمود به بیعت علی بن ابی طالب ع
پس ایشان گفتند که آیا این امر از جانب خدا و رسول است بیعت کنند پس ایشان بیعت
کردند و حضرت روانه شد و در بقیه آن روز و آن شب حرکت فرمود تا آنکه نزدیک بعقبه
رسید پس آن منافقان که باهم مشوره کرده بودند که بر عقبه شتر حضرت را رم دهند پیش
رفته بودند و بر سر آن عقبه ایستادند و با خود دبهها برده بودند و میان دبهها را پر از سنگ کرده بودند
حذیفه گفت که چون حضرت نزدیک عقبه رسید مرا و عمار بن یاسر را طلبید و عمار را امر کرد
که سر آن ناقه را بگیرد و بکشد و مرا امر نمود که در عقب ناقه باشم تا آنکه بر سر آن عقبه رسیدیم آن
منافقان در عقب ما بودند و دبهها را در زیر ناقه و پاهای رسول خدا صلی الله علیه و آله غلطانیدند
پس ناقه ترسید و نزدیک بود که رم کند و حضرت را بیندازد پس حضرت ناقه را صدا زد که ساکن
باش که بر تو باکی نیست پس خدا تعالی ناقه را بسخن در آورد بلغت عربی فصیح گفت که بخدا
سوگند یا رسول الله که دستهای خود را از جای خود حرکت نمیدهم و پاهای خود را از
جای خود حرکت نمیدهم در حالتیکه تو بر پشت من باشی پس آن منافقان نزدیک ناقه
آمدند که آن را بیندازند پس من و عمار شمشیرها کشیدم و رو بایشان دویدیم و شب بسیاری
تار بود پس آن ملاعین برگشتند و نا امید شدند از آنچه تدبیر کرده بودند پس من گفتم یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم کیستند این جماعت که چنین اراده نسبت بتو میکنند حضرت فرمود که ای حذیفه
اینها منافقان اند در دنیا و آخرت من گفتم یا رسول الله چرا نمیفرستی گروهی را که سرهای

ایشان را بپا و رو حضرت فرمود که حق تعالی مرا امر کرده است که متعرض ایشان نشوم
و نمیخواهم بگویند آنکه دعوت کرد گروهی را از قوم خود و اصحاب خود را بسوی دین خود
پس قبول دعوت او نمودند و بمعونت ایشان بر دشمنان غالب گردید بعد از آن ایشان را
کشت و لیکن واگذار ایشان را ای حذیفه که حق تعالی در قیامت جزای ایشان را
خواهد داد و اندک مهلتی ایشان را در دنیا میدهد پس مضطر خواهد کرد ایشان را
بسوی عذاب عظیم پس گفتند یا رسول الله این منافقان کیستند آیا از مهاجرانند
یا از انصار پس حضرت یک یک را نام برد تا همه را شمرد و جماعتی را در میان نام برد که من
نمیخواستم که آنها در میان آنها باشند پس حضرت برای رفع شک من فرمود که ای حذیفه
سر بالا کن و بسوی ایشان نظر کن پس چون نگاه کردم دیدم که ایشان بر سر عقبه ایستاده اند
پس برق جست و جمیع اطراف ما را روشن گردانید و آن برق آنقدر مکث نمود که من
گمان کردم که آفتاب طالع شده است پس همه را شناختم و مطابق یافتم با آنچه که آن
حضرت با من خبر داده بود پس اوی گفت که نام ببر ای حذیفه اینها را خدا از رحمت
کند حذیفه گفت بخدا سوگند که اجتماع آنها بودند فلان و فلان الی آخره حذیفه
گفت که چون از عقبه بزیر آمدیم صبح طالع شده بود حضرت از ناقه فرود آمده و وضو ساخت
و انتظار اصحاب خود کشید تا جمع شدند پس آن منافقان را دیدم که از عقبه بزیر آمدند
خود را در میان مردم انداختند پس چون جناب سید المرسلین داخل مدینه شدند جمعی
از منافقان از اصحاب عقبه و غیره مجتمع گردیدند و با هم مشوره نموده یک نامه نوشتند

متضمن اینکه بیعت را که با امیر المومنین در غدیر خم کردند بشکستند و دران نامه درج نمودند

که امر خلافت بعد جناب پیغمبر بیکی از چهار نفر تعلق دارد و راوی گفت یا حذیفه که از جمله چهار کس

که نام انها را گرفتی یکی سالم است که آزاد کرده زنی از انصار است پس موجب این چیست که

بیعت علی ابن ابیطالب علیه السلام راضی نشدند و بخلافت او راضی شدند حذیفه گفت که

غرض آن منافقین این بود که خلافت بر علی قرار نگیرد برای حسدیکه بر آنحضرت میبردند و عداوتی

که با او داشتند و جمع شده بود با حسد و عداوت انچه در دلهای قریش بود از خونهایی که او

ریخته بود از ایشان در راه خدا و ضربتهایی که در جگرهای ایشان از او بود پس انصاری که راوی

حدیث است از حذیفه پرسید از تفصیل مضمون صحیفه حذیفه گفت خبر صحیفه را اسماء بنت عمیس

بمن روایت کرده که دران وقت زن خلیفه اول بود گفت که انجماعت جمع شدند و در باب

مشوره میکردند تا اینکه رای ایشان براین قرار گرفت پس ایشان امر کردند سعد بن عاص را

که باتفاق رای فاسد ایشان آن را نوشت و مضمون آن صحیفه در کتب دینیه

مفصل مسطور است بجهت خوف ملال بحاصل مضمون آن می پردازد بسم الله الرحمن الرحیم

این صحیفه ایست که براین اتفاق کرده اند مهاجرین و انصار تا انکه بیعت ایشان نماید

هر که آید از مسلمانان بعد ایشان اما بعد پس بدرستیکه مبعوث گردانید حق سبحانه و تعالی

جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدینی که آن را پسندیده بود برای بندگانش

پس ادای رسالت نمود و انچه که حق تبلیغ نمود بجا آورد و برای ما کامل گردانید دین را

پس حق تعالی اختیار نمود برای او درجات عالیه عقبی را پس روح او را قبض نمود

بی آنکه جانشین و خلیفه مقرر کرده باشد و اختیار خلافت را بسوی امت گذاشت تا هر که را
برای خود اصلح دانند اختیار نمایند و هر که برخلاف این دعوی نماید و بگوید که او را آنحضرت وصی گردانیده
اند و خلیفه و جانشین خود گردانیده اند پس سخن او باطل است و همچنین هر که دعوی کند که وارث
آنحضرت است حرف او از محل اعتبار ساقط است زیرا که آنچه بعد پیغمبر میماند صدقه است
و همچنین هر که دعوی کند که سزاوار خلافت غیر او نیست دعوای او ساقط است زیرا که جمله اصحاب
پیغمبر بمنزله ستارگانند بهر که اقتدا نمایند هدایت می یابند و نوشت این نامه را سعید بن عاص باتفاق
گروهی که نام ایشان در آخر این صحیفه نوشته میشود در ماه محرم سال دهم هجرت والحمد لله رب العالمین
بعد از آن آن صحیفه ملعونه را بابو عبیده دادند و بسوی مکه معظمه فرستادند و پیوسته آن صحیفه
در مکه معظمه بود تا زمان خلیفه ثانی پس عمر آن نوشته را از آنجا بیرون آوردند و چون آن منافقان
از مکان اجتماع خود برخاستند پیش رسول خدا آمدند و در آن وقت آنحضرت نماز فجر را ادا کرده مشغول
تعقیب بود پس رو بجانب ابو عبیده کرد حضرت بر سبیل تعریض فرمودند که به به کیست مثل تو و حال آنکه
تو گردیدی امین این امت پس حضرت این آیه را برای ایشان خواند که وای بر آن گروهی که می نویسند
کتاب را بدستهای خود پس میگویند که این از جانب خداست تا آنکه آنرا بفروشند بثمن قلیل پس عذاب
الهی ایشان راست بسبب آنچه مینویسند بدستهای خود پس حضرت فرمود که در این است گروهی بر رسم جاهلیت
که صحیفه نوشته اند و بر کعبه آویخته اند و حق تعالی ایشان را مهلتی می دهد تا امتحان نماید ایشان را
و هر که بعد ایشان بیاید و جدا کند خبیث را از طیب و اگر این نمی بود که حق تعالی مرا امر کرده است
که متعرض ایشان نگردم برای حکمتی چند که حق تعالی را در مهلت ایشان هست پس ایشان را

می طلبیدم و کروههای ایشان را میزدم حذیفه گفت بخدا سوگند که ما دیدیم آن چند نفر از منافقان را
که در آن وقت باستماع این حرف از خوف میلرزیدند و بمرتبه احوال ایشان متغیر شده بود که جواب ایشان بر
همگنان ظاهر گردید حذیفه گفت که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سفر مراجعت نمود در منزل
ام سلمه نزول فرمود یکماه در خانه ام سلمه ماند و بخانه زنان دیگر نرفت پس بعضی از ازواج آنحضرت بپدران
خود شکایت کردند بنها گفتند که ما بیدانیم که آنحضرت چرا چنین میکند باید میش او رفته با او تلطف و مدارا
کنید چه اگر چنین کنید چون که آن صاحب حیا و کریم است ممکن است که بلطایف الحیل آنچه در دل آن
بیرون کند پس یکی از آن دو زوجه تنها بخدمت آنحضرت رفت و آنحضرت در خانه ام سلمه بود و جناب امیر
صلوات الله علیه در خدمت آنحضرت بودند پس جناب پیغمبر گفتند که ای حمیره برای چه کار آمده
گفت که بیامدن جناب شما بر ما بسیار گران آمده و من پناه میبرم بخدا از غضب تو حضرت گفتند که اگر این
حرف راست میبود هرگز از مرافقت نمیکردی پس حضرت کنیزک ام سلمه را فرستاد که همه زنان مرا طلب نمودن چون
جمع شدند حضرت با ایشان فرمود که بشنوید آنچه با شما میگویم پس دست مبارک خود را بسوی
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه دراز نموده فرمود که این برادر من است و وصی و وارث من است
پس اطاعت نمائید او را در هر چه شما را بآن امر کند و نافرمانی او مکنید که بنافرمانی او هلاک میشوید
پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی این زنان را بتو سفارش میکنیم نگاهداری ایشان بکن و خرج
ایشان بکش با دام که اطاعت تو نمایند و اگر نافرمانی کنند ایشان را رها کن پس حضرت امیر عرض
نمودند که یا حضرت زنان ناقص العقل میباشند و در امر دین سستی و مداهنه میکنند حضرت فرمودند که
مدارا کن با ایشان اگر اطاعت و فرمانبرداری تو کنند و اگر نه ایشان را طلاق ده پس زنان آنحضرت

همه ساکت شدند مگر یک زن که او گفت یا رسول الله ما هرگز نافرمانی تو نکردیم پس در این امر امتثال تو نخواهیم کرد
حضرت فرمودند چنین است بلکه بیشتر از این نافرمانی من نمودی و در این باب هم مخالفت من خواهی
کرد و بیرون خواهی رفت رسوا و علانیه از آنخانه که من ترا در آنخانه میگذارم و چندین هزار دور ترا
فرا خواهند گرفت و در راهیکه خواهی رفت سگان آب حواب بر سر راه تو فریاد خواهند کرد و این
امریست که البته واقع خواهد شد پس حضرت همه ازواج را مرخص گردانیدند که بخانهای خود روند
بعد از آن جناب سید المرسلین جمع کرد بسیاری از منافقین را که در آن داخل بودند اصحاب صحیفه و
اصحاب عقبه و جمله اینها چهار هزار بودند پس اسامه را بر سر ایشان امیر گردانیده امر نمود که بناحیه
شام برای جهاد روند ایشان عرض نمودند که تا تازه از سفر مراجعت نموده ایم چند روز مهلت
میخواهیم حضرت ایشان را مهلت چند روزه داده و تهیه سفر ایشان کرده امر نمود که از مدینه
بیرون روند و اینها را یک فرسخی فرود آورد و اسامه انجا انتظار میکشید تا بعضی از منافقین
که در مدینه بودند ملحق شوند و غرض جناب رسول ص این بود که مدینه از منافقین خالی شود و امر
خلافت بعد از آنحضرت بخوبی برای جناب امیر علیه السلام مستقر گردد و حضرت برای همین
اینها را بر رفتن ترغیب و تحریص مینمود ولیکن از آنجا که پیش تقدیر تدبیر را چاره نیست قبل از این
که منافقین از مدینه دورتر شوند آنحضرت را بیماری شدید عارض شد منافقین چون
بر مرض آنحضرت مطلع شدند در باب رفتن زیاده تر تعلل نمودند حضرت در عین مرض سعد بن
عباده را که همیشه راننده لشکر آنحضرت بود و ابن منذر را امر نمود که هر که از جماعه دورتر شده
مانده باشد بیرون کرده بلشکر اسامه ملحق سازد و با اسامه بگوید که در همان ساعت بار کند

و دیگر توقف نماید سعید بن عباده حسب الامر عمل نموده با اسامه گفت همین ساعت بازگرد
تا حضرت بداند که موافق فرموده او عمل نمودی چون اسامه بازگردید ابن منذر آمده بخدمت
حضرت عرض نمود که آن قوم روانه شدند حضرت بعلم نبوت فرمود که اینها نخواهند رفت
پس بعضی از منافقین با اسامه گفتند که در توقف بیشتر رفتن صلاح نیست مرض حضرت
غالب شده مبادا امری چند در مدینه بعد ما حادث شود که باز اصلاح آن ممکن نباشد
پس در همین جا توقف نمائیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منجر شود پس بعضی از ازواج حضرت
صهیب امیش پیر خود فرستاد که مرض بسیار بر جناب نبوی غالب شده امیدی از زندگی نیست مراقب
باشند خود را در وقت باید رسانید پس با صهیب همیش اسامه رفته اظهار احوال نموده گفت که در توقف
را جایز نیست که حضرت را تنها گذاریم مرا رخصت ده تا بمدینه رویم پس رخصت شده در شب داخل
مدینه گردید پس چون حضرت را افاقه شد فرمود که امشب شر عظیم داخل مدینه گردید حاضرین گفتند
که آن شر عظیم کدام است حضرت فرمودند که بعضی از مردمان لشکر اسامه نافرمانی من کرده
داخل شهر شدند پس پیوسته میگفت که روانه کنید جیش اسامه را و همراهی کنید با آن لشکر و خدا
لعنت کند کسی که تخلف کند از آن پوشیده نماند که کسی از اهل اسلام منکر نیست
دادن لشکر اسامه و فرستادن آنها و همراه بودن خلیفه اول و خلیفه ثانی و تخلف نمودن اینها
از آن لشکر نیست بلکه علمای اهل سنت و جماعت و علمای شیعه همه در این باب متفق اند غایة الامر
اینکه علمای اهل سنت از غایت حسن عقیده که بخدمت شیخین دارند میگویند که تخلف نمودن
اینان بسبب غایت الفت بوده بالجمله در روز آن شب که نیز داخل مدینه شد بلال اذان گفته

بر سر دروازه جناب حضرت آمد تا اعلام کند آنحضرت را از وقت نماز پس بعضی از
ازواج آنحضرت پدر خود را یعنی صهیب گفته فرستادند که مرض حضرت شدید است
امروز تو با مردم نماز بگذار که این نماز بکار تو خواهد آمد پس خلیفه اول آمده گفت که امروز
جناب رسالت مآب فرموده اند که با مردم نماز کنم شخصی از اصحاب حضرت گفت که این پیغام را
تو که رسانیده و تو که در لشکر اسامه بودی بخدا سوگند که گمان ندارم که کسی را نزد تو حضرت
فرستاده باشد پس بلال مردم را ندا کرد که صبر کنید تا من از حضرت رسول ص رخصت بگیرم
پس آمده در را محکم کوبید که آنحضرت صدا شنیدند و فرمودند که خبر بگیرید چون فضل
ابن عباس از اندرون خانه برای خبر سر دروازه آمد بلال گفت که خلیفه اول بجای رسول
خدا ص ایستاده میگوید که آنحضرت او را فرستاده اند پس چون جناب حضرت بر حقیقت
حال مطلع گردیدند فرمودند که مرا برخیزانید و برسانید مسجد بحق آن خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که بر اسلام نازل شد بلیه عظیمی پس حضرت از خانه بیرون آمدند در حالتیکه
یک دست بر دوش علی ع و دست دیگر بر دوش فضل بن عباس و پاهای خود را بر زمین میکشید
تا آنکه بمشقت بسیار داخل مسجد گردیدند و در محراب رفته نشسته نماز گذاردند و چون حضرت
ضعیف بود صدای تکبیرش بمردم نمیرسید پس تکبیر حضرت را بمردم میرسانید پس چون حضرت از نماز
فارغ شدند رو باصحاب کرده فرمودند که ای مردمان تعجب نمیکنید از گروهی که من ایشان را
امر کردم که با اسامه بجانب شام روند و ایشان از امر من تخلف نموده بدینجا برگردیدند
پس حضرت فرمودند که مرا بالای منبر کنید پس دست حضرت را گرفتند و بردند تا آنکه بر پایه اول

نبر نشست و حمد و ثنای الهی ادا نمود و فرمود که ایها الناس بدرستیکه آمده است بسوی من
از امر پروردگار من چیزیکه شما را بسوی آن باید رفت بدرستیکه شما را گذاشتیم بر راه راست
و روشن و چنان واضح کرده‌ایم برای شما دین را که شبش مانند روز روشن شد پس اختلاف
مکنید بعد از من چنانچه اختلاف کردند بنی اسرائیل ایها الناس حلال نمیکردانم بر شما مگر چیزی را
که حلال گردانیده است قران و حرام نمیکردانم مگر چیزی را که قران حرام گردانیده و بدرستیکه
در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که باین متمسک باشید و دست از آنها بر ندارید
که در اینصورت هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو چیز کتاب خدا و عترت اهل بیت من اند و این دو
چیز از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند پس در آنجا سوال خواهم کرد از شما
که چگونه بعد از من رعایت ایشان کردید و بدرستیکه بر سر حوض جماعتی از اصحاب من وارد خواهند شد
و آنها را ملائکه دور خواهند کرد پس آنها خواهند گفت که من فلان و فلانم پس در جواب
ایشان خواهم گفت که نامهای شما را میدانم لیکن بعد از من مرتد شدید و از دین بدر رفتند
پس دوری رحمت خداوند و نزدیکی عذاب الهی بر شماست پس حضرت از منبر بزیر آمد و بحجره طاهره
خود مراجعت نمود باید دانست که بعضی از عوام را بسبب تشکیک مخالفین خلجان واقع
میشود باینکه هرگاه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله در غدیر نص جلی بر خلافت جناب
امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده باشند چنانچه زعم شیعیان است پس بعد از این برای
چه در وقت وفات دوات و قرطاس را طلب کردند تا وصی برای خود تعیین نمایند
پس باید دانست که هرگاه رئیسی باشد که سرکرده‌های

لشکر او همه منافق باشند و ظاهر آنها خلاف باطن آنها باشند و استدلال آن رمش نکرده باشند
بلکه برای خوف و طمع اینکه خود بعد او ریاست کنند و ریش علم داشته باشند با نیکه آنها در دل داشته
باشند پس با وجود این اگر خواهد که یکی از اقربای خود را جانشین خود کرداند شک نیست که حکمت
و مصلحت مقتضی این است که این امر را کرات و مرات در مجمع عام باید تصریح میفرموده باشد
تا شاید رفته رفته در دلها مستقر گردد و شک نیست که جناب سید المرسلین صلعم را علم حاصل بود و بنفاق
اکثر اصحاب خود و خلاف آنها که سرگروه ها بودند و هرگاه جناب آنحضرت بتصریح یا بکنایه استعاری نمود
بر جانشین بودن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خلاف آنها در این باب بسمع شریف
میرسید لهذا تمام ما للحجه اکثر اوقات بعد نص غدیر هم تصریح بامامت حضرت امیر میکردند و میخواستند
که در وقت وفات هم در این باب بنویسند تا آن نوشته برای حضرت امیر متمسک باشد لیکن معاندین
نگذاشتند که حق بمرکز خود قرار گیرد و این نافرمانیهای ایشان را آنحضرت بخوبی میدانستند و
حق تعالی با آنحضرت آنچه از ظلم و ستم که بر آل اطهار آنحضرت کرده اند همه را خبر داده بودند
لیکن اتمام حجت داشتند و غضب الهی بر آن منافقین مقتضی این بود که چنین تصریحات
از آن حضرت بظهور آید چنانچه بسند معتبر از ابن عباس مرویست که روزی حضرت سید انبیا با جمعی از
صحابه در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام در آمد و چون نظر مبارک
سید عالم بر او افتاد بسیار گریست و فرمود که ای تا بسوی من ای فرزند دلبند و آن شاهزاده
را بزانوی خود نشانید و چون زمانی شد حضرت سید الشهداء اندر در آمد چون نظر حضرت بر روی
امام حسین علیه السلام افتاد قطرات عبرات از دیده ها بارید و گفت ای نور دیده و ای میوه سینه من نزدیک

من بیاورد آن امام مظلوم را بر زانوی چپ خود نشانید بعد از زمانی جناب فاطمه علیها السلام
تشریف آورد و چون حضرت رسالت را نظر بروی افتاد بی اختیار گریه آغاز کرد و آنجناب را
در مقابل خود نشانید چون لحظه برآمد حضرت سید اوصیا از مسجد درآمد چون آنجناب را دید اشک
حسرت از دیده مبارک بارید و گفت ای پسر عم نزدیک من آی و آن سرور را در پهلوی
راست خود نشانید اصحاب گفتند ای سید عالم سبب چه بود که هر یک ازین شمس عصمت و طهارت
که دیدی بگریستی سید عالم فرمود که بحق خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده که ما و این چهار تن
پاک گرامی ترین خلق خدائیم و خدا را خلقی از ما گرامی تر نیست اما علی ابن ابی طالب ع پس او برادر منست و
صاحب امر خلافت است بعد از من دوست او دوست من است و دشمن او دشمن
من است سبب گریه من بر آنجناب این بود که دیدم که بعد از من امت من جفا کار با وی
غدر نمایند و او را یاران و انصار و جمعی از اشرار گرفتار کردند و پیوسته از امت محنتها باو رسد
و او با مر الهی صبر نماید و پیوسته آنچه شرط نصیحت باشد بجا آرد تا آنکه بدبخت ترین امت من ضربتی
بر فرق مبارک او زند که ریش مبارکش از خون سر رنگین شود و او بدین حال خدا را ملاقات نماید
اما فاطمه ع پس او سیده زنان عالمیان است و او پاره تن من است و نور دیده من و دل من
و جان منست نور او در وقت عبادت ملایکه هفت آسمان را روشنی دهد چنانچه کواکب
آسمان زمین را پس حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله فرمودند که چون جگر گوشه خود را
دیدم بر بیکسی و غریبی او بعد از خود گریستم و بر آن محنتها که از جفا کاران امت باو خواهد رسید
و زود باشد که در خانه او که بیت الشرف و عزت و کرمت است بذلت و خواری درآیند و رعایت

حرمت او نمایند و هیچ از و شرم ندارند و چیزی را که خدا باو داده از و باز ستانند و او را از
میراث او منع نمایند و از هر طرف که نظر کند یاری نیابد که او را یاری کند و نه دلسوزی که
او را غمخواری نماید و بی همان این است پاس حرمت او نه دارند و او فریاد کند که یا ابتاه
و یا محمداه و هیچکس بفریاد او نرسد و چندانکه تضرع و زاری کند هیچکس او را یاری نکند و پیوسته بعد
از من محزون و دردناک و مکروب و غمناک گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید که گاهی انقطاع
وحی را بیاد آورد و گاه جانسوزتر از دل بر غم برگشته زمانی صحبت مرا بخاطر گذراند و آتش حسرت از کانون
سینه اش مشتعل گردد و چون شب گوشش نهد و از تلاوت قران مرا که در نماز میخواندم بشنود
زار زار بنالد و یاد زمان عزت و دولت زمان پدر بزرگوار کند بر ذلت و خواری خود نوحه کند
پس سید عالم فرمود که امام حسن صلوات الله علیه پس او فرزند بدیده است و روشنی دیده
و سرور دل من است چون بر حال او نظر کردم ستمهای که بعد از من بروی خواهند کرد بخاطر
آوردم بر بیکسی و غریبی و مظلومی او گریستم زیرا که بعد از من جانشینی از امت من او را غریب و بی یار
در میان دشمنان جفاکار بگذارند و پیوسته در محنت و مشقت و عناد باشند تا آنکه او را بزهر شهید
کنند و آسمان و زمین در مصیبت او زاری نمایند و اما امام حسین علیه السلام پس او فرزند دلبند
و انیس دل مستمند من است چون آن نور چشم خود را دیدم بر بیکسی و درماندگی او گریستم
زیرا که بحیات این امت قصد کشتن او کنند و او بمدینه آید و پناه بحرم محترم و روضه مکرم من آورد
و او را امان ندهند و هیچ وصیت مرا در حق او مرعی ندارند و شرم از حرم من ننمایند و کار را
بر او تنگ کنند پس من در خواب ورا در بر گیرم و سر او را بر سینه خود گذارم و او را امر نمایم که از آنجا هجرت

سر رحلت نماید و او را بشارت دهم که جفاکاران امت ترا شهید خواهند کرد و بسعادت
شهادت خواهی رسید پس آن جگرگوشهٔ من با چشم گریان و دل بریان از مرقد مطهر من مفارقت
نماید و بزمین کربلا و محنت و عنا مقتل شهیدان آل عبا رود و چندین هزار بدبخت از امت بی‌دین من
تیغ بر روی او بکشند و گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که بهترین شهیدان امت من باشند
در روز قیامت و او را آن گروه در میان گیرند و تیرباران کنند و چون این نور دیدهٔ من از اسپ در افتد
رو سیاهان تیغ بر گلوی مبارکش گذارند و او را مثل گوسفند سر برند حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله این را فرمود و آهی سرد از سینهٔ پر درد بر کشید و بزار زار گریست و روی بسوی آسمان کرد
و گفت بار خدایا شکایت میکنم ترا از آنچه از این گروه ستمکاران باهل بیت من رسد و بحجرهٔ طاهره
مراجعت فرمود آیات قرآنی و احادیث نبوی که مشعر بر مذمت ضحک و بکاء و در مدح آن وارد شده
در جمعه نوزدهم ذیحجه سنه ۱۲۰۱ خوانده جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید وَأَنَّهُ هُوَ
أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ یعنی بدرستی که جناب باری بندگان خود را در خنده می‌آورد
و در گریه می‌اندازد و باید دانست که ضحک عبارت از اهتزاز و در حرکت آمدن عضلات
و اعصاب وجه است بروجه مخصوص بسبب سروری که عارض میشود نفس انسانی را بنابر عروض
امری که پس عجیب و شگفت باشد و بکاء عبارت از جریان اشک است بسبب المی که عارض قلب شود
پس مراد حق تعالی از این مسطوره این است که او تعالی اسباب ضحک و گریه را خلق می‌کند
و این در محاورات شایع است یُقَالُ فُلَانٌ أَضْحَكَنِي نه اینکه حق تعالی خالق
ضحک و بکی است تا لازم آید که او تعالی خالق فعل عباد باشد چنانکه اشاعره بآن قائل شده‌اند

و ازینجاست که حق تعالی ضحک و بکا را در قول خود فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا
كَثِيرًا مسند ساخته بطرف بندگان خود و ازین آیه بحسب بعضی افراد جهان شرعی وارد و الا حسن و
سبب اینها قبیح باشد و ضرور نیست از ضحک و بکا بجمیع اصناف محمود باشد آیا نمی بینی که حق سبحانه
و تعالی جمیع آلات و حواس و قوی در بندگان خود برای یک یک از امور مخصوصه مثل خوردن و
رسانیدن و دیدن و شنیدن آفریده هر چند بعضی از اکل و شرب و دیدن و شنیدن حرام باشد
مثل خوردن شئ حرام و نوشیدن شراب و غیره و دیدن نامحرم و شنیدن غنا و آواز نامحرم و
ذلک بلکه اگر این اسبابها مخصوص امور محموده باشد و توسط اینها ممکن نباشد که نامحمود صادر شود
امتحان و آزمایش که عقاب و ثواب موقوف است بران متصور نباشد کما لا یخفی و هرگاه که این را
دانستی پس باید دانست که ضحک بر دو قسم است یکی آنکه عارض شود بسبب هجوم سرور و تعجب که
دفع آن ممکن نباشد و این قسم باید که از افعال اضطراری شمار کرده شود و انسان را بران مواخذه
نیست فَإِنَّهُ لَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا دوم آنکه از انسان بسبب دنائی سرور
صادر شود و از اختیار او بدر رود و شک نیست که کثرت آن بغایت مذموم است چه معلوم است
که همچنین خنده بسبب غفلت و غرور ناشی می شود و اگر بر احوال خود و گناهان مطلع باشد
و از احوالیکه در پیش دارد در حذر باشد البته خنده او کم و حزن او بسیار خواهد بود و احادیث
بسیار در مذمت چنین خنده وارد شده از انجمله از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است
که فرمودند كَثْرَةُ الضَّحِكِ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ و هم از آنحضرت منقول
است که فرمودند که حضرت داود بسلیمان گفت که ای فرزند زنهار خنده بسیار مکن

که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرموده که سه چیز است
که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر تعجب و بسیاری
چیزی خوردن و از حضرت رسول منقول است که عجب دارم از کسیکه یقین به آتش جهنم دارد
چرا میخندد و فرمود چه بسیار کسیکه خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب و در روز قیامت
گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسیکه گریه او بر گناهانش بسیار باشد از خوف و عذاب الهی و در بهشت
سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود که خنده رسول تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمیشد و روزی
بجماعتی از انصار گذشت و ایشان سخن میگفتند و دهان را از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه
کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیرش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید
و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق صلوات
الله علیه فرمود که بسیاری خنده ایمان را میبرد چنانچه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالت
است خندیدن بی تعجب و مکرر میفرمود که دندان خود را به خنده مگشا و حال آنکه کارهای رسوا کننده
کرده و ایمن نیستی از شبیخون مرگ با عذاب الهی و فرمود که قهقهه از شیطان است و ازین قبیل دیگر احادیث
در این باب وارد شده و از اینجا ظاهر میشود که چه بسیار بد میکنند بعضی از جوانان غفلت شعار که در اکثر
اوقات مزه گوی و مزه خنده و قهقهای بیهوده میکنند و این از امارات زنده دلی و کشادگی
میدانند و کسیکه بر خلاف این سلوک نماید او را از جمله مرده دلان میشمارند و غافل اند از اینکه در حقیقت
ایشان خود از مرده دلانند که از یاد خدا غافل اند و عمر عزیز خود را در چنین شغل باطل بسر میبرند پس باید که
انسان هرگاه بمقتضای بشریت خنده کند از حق سبحانه و تعالی طلب آمرزش کند و بگوید اللهم

لا يفنى يعنى خدا وندا مرا و نه دشمن مدارا اما قسم سيم ضحك كه نه بمرتبه قهقهه باشد بلكه از تبسم بازياده
ازان باشد و در محل تعجب باشد و موجب كسر خاطر برادر مومن نباشد و بافراط نباشد پس ظاهر
آنست كه باكى دران نيست بلكه هرگاه باراده خوش كردن برادر مومن و مثل آن باشد مستحبست
چنانچه از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام منقولست كه حضرت يحيى بن ذكريا بسيار ميگريست
و حضرت عيسى گاه ميگريست و گاه ميخنديد و آنچه عيسى ميكرد بهتر بود از آنچه يحيى ميكرد و از معمر بن خلاد
منقولست كه بخدمت حضرت امام رضا عليه السلام عرض نمودم كه گاه هست كه شخصى در جماعتى
حاضر باشد كه مزاح ميكنند و خنده ميكنند فرمود كه باكى نيست تا بفحش نرسد بعد ازان فرمود كه اعرابى
بود كه بخدمت رسول صلعم مى آمد و هديه مى آورد و ميگفت كه يا رسول الله قيمت هديه را بده يعنى تبسم فرما
و حضرت ازين حرف او ميخنديدند و وقتى كه آنحضرت راغمى ميرسيد او ميفرمود كه اعرابى كجاست كاشكى مى آمد
ما را ميخندانيد و منقولست كه روزى پيره زنى از انصار بخدمت جناب سيد المرسلين صلى الله عليه و آله
آمده عرض نمود كه در حق من دعا كن كه به بهشت درآيم آنحضرت بر سبيل مطايبه فرمودند كه پيران به بهشت
نميروند زن ازين سخن گريه آغاز نهاد آنجناب ازان حالى كه ازو مشاهده فرمود خنديده فرمود كه ترا
ديگر جوان كنند و به بهشت برند بالجمله خنديدن از جمله اخلاق حميده و در شريعت مستحسن است
ليكن اينقدر بايد دانست كه اين در صورتيست كه ايام مصايب اهل بيت و مقتول شدن جوانان
بنى هاشم مثل ايام عاشورا نباشد والا درين صورت اولى آنست كه هر قدر كه تواند خود را از
خنديدن بازدارد و بمصايب جناب اهل بيت پردازد انصاف نباشد كه در مصيبتهاى خود ناله و زارى
كنند و در ايام غم ائمه دين در خنديدن بسر برند چنانچه در بعضى احاديث وارد شده كه جناب معصوم فرمودند

که شیعه ما کسیست که در غم ما غمگین باشد و در شادی ما شاد باشد آری در صورت تذکر و ذهول
مانع شرعی در آن نیست و الله یعلم اما گریه پس اگر برای فوت امری نامشروع باشد شک نیست که آن
مذموم است و حتی الوسع انسان را لازم است که خود را از آن باز دارد و اما در غیر این صورت پس اگر برای
امری فوت دنیوی باشد اگر مشتمل عدم رضا و غیره پس اولی آنست که ترک آن نماید و اذعان نماید که
امر خداست برای او اصلح می بود البته حق تعالی آن را برای او روزی می کرد از جناب امام رضا علیه السلام
منقول است که با اسماعیل بن بزیع فرمودند که گمان نیک و بحق تعالی پس بدرستیکه الله تعالی میفرماید
که من موافق گمان بنده سلوک میکنم اگر بمن گمان نیک دارد به نیکی پیش می آیم و اگر گمان بد دارد
به بدی پیش می آیم اما گریه نمودن برای مردن عزیزان و دوستان پس اظهر آنست که در آن باکی نباشد
بلکه مستحب باشد از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است که وقتی که پسر جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله ابراهیم رحمة الله علیه وفات کرد آنحضرت فرمود که ای ابراهیم ما بر تو محزون
شدیم و بدرستیکه ما ایم از صبر کنندگان دل حزن میکند و از چشم اشک جاریست و نمیگوییم حرفی
که موجب ناخوشنودی حق تعالی باشد و هم از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است
که وقتی که خبر شهید شدن جعفر طیار و خبر وفات زید بن حارثه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید هرگاه در خانه داخل میشدند گریه بسیار میکردند و میفرمودند این هر دو کسان که با من حرف
میزدند مونس من بودند پس هر دو از جهان رفتند در کتاب نهج البلاغه از نوف بکالی
منقول است که روزی جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شهر کوفه بر سنگی که جعده بن
هبیره خواهرزاده جناب آن حضرت را برای آنحضرت نصب نموده بود ایستاده خطبه فرمودند

و در انحالت آنحضرت پیراهنی از لیف صوف پوشیده بودند و پرتله شمشیر آن حضرت از برگ درخت خرمای
و در پاهای مبارک آنحضرت هم نعلین از برگ خرما بود و پیشانی جناب آنحضرت از کثرت سجود
مثل زانوهای شتر بهم بود پس آنحضرت خطبه بلیغ انشاد فرمودند و آن تمام در کتاب مسطور است
بعد از آن فرمودند که بدرستیکه ای مردمان من شما را وعظ و نصیحتهای کردم که انبیا امتهای
خود را بآن نصیحت کرده بودند رساندم بشما چیزی را که اوصیا برعایا میرسانند و بتازیانه موعظه
شما را تادیب نمودم لیکن شما را توفیق نشد که از بادیه ضلالت بر صراط مستقیم توجه نمایند
و شما چشم دارید که غیر من برای شما امام و پیشوا باشد و بیقین بدانند که هرکه رو بدنیا کرد پشت
بآخرت میکند و هرکه پشت بدنیا کرد رو بآخرت میکند و عزم درست کردند بندگان اختیار که از این
دنیا رحلت نمایند و دنیای فانی را بعوض آخرت باقی ترک نمودند و چه ضرر رسید برادران
ما که در جنگ صفین شهید شدند که امروز درین دنیا برای خوردن غم و غصه نماندند و
دست مستند درین زمانه شربت ناگوار تلخ مکروهات نچشیدند بخدا سوگند که رسیدند برحمت خدا
و حق تعالی مزد ایشان را بایشان عطا نمود و فرود آورد ایشان را در جایی که بسیار
ایمنیت دارد و هیچوجه در آن خوفی نیست بعد از آن بر سبیل تاسف فرمودند کجا رفتند برادران
ما که بر جاده حق مستقیم بودند و گذشتند بطریق حق کجاست عمار یاسر و کجاست ابن التیهان
و کجاست ذو الشهادتین و کجا اند دیگر برادران ایشان که با یکدیگر عهد نموده بودند که در راه
دین بمیرند و بعد شهید شدن ایشان سرهای ایشان را که بطرف فاسقان اهل شام فرستادند بعد از آن
جناب امیر صلوات الله علیه محاسن مبارک خود را گرفتند و طول دادند گریستن را

و فرموده‌اند ای برادران من که قرآن را تلاوت میکردند پس استوار میساختند آن را و آیات
آن را فکر میکردند و برپا میداشتند از او طریق نبوی را زنده میگردانیدند و بدعت را میمیرانیدند
ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که بسیار گریه کنندگان پنج کس بوده‌اند آدم و یعقوب
و یوسف و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و سلم و علی بن الحسین عم اما آدم پس بر مفارقت بهشت
انقدر گریست که از اثر گریه نزدیک چشم آن حضرت مانند نهر شده بود و اما یعقوب پس بر مفارقت
یوسف انقدر گریست که نابینا شد تا آنکه گفتند باو که بخدا سوگند پیوسته یاد میکنی یوسف را
تا آنکه خود را در مشقت عظیم انداخته و اما یوسف در مفارقت یعقوب آنقدر گریست
که اهل زندان از گریه او ناشادی شدند و گفتند باو که در شب گریه کن و در روز ساکت باش تا آرام گیریم
یا در روز گریه کن و در شب ساکت باش پس با ایشان صلح کرد که در یکی از اینها گریه کند و در دیگری ساکت شد
اما فاطمه پس انقدر گریست بر وفات حضرت رسول الله علیه و آله اهل مدینه از گریه او ناشادی
شدند و گفتند باو که ما را آزار کردی به بسیاری گریه خود پس آن حضرت میرفت بمقبره شهدای احد و آنچه
میخواست میگریست و بسوی مدینه برمیگشت و اما علی بن الحسین پس آن حضرت بر مصیبت پدر خود
بیست سال و بروایتی چهل سال گریست و هرگز طعام نزدیک او نگذاشتند که گریه نکند و هرگز آبی نیاشامید
که نگریست تا آنکه یکی از آزادکردهای آن حضرت گفت که فدای تو شوم یا بن رسول الله من میترسم که تو خود را
از گریه هلاک کنی حضرت فرمود که شکایت میکنم اندوه و مصیبت خود را بسوی خدا و میدانم که از خدا
آنچه شما نمیدانید من هرگز یاد نمی‌آورم شهادت بنی فاطمه را مگر اینکه گریه در گلوی من میگیرد و از اینجا ظاهر
میشود که بعضی از مخالفین که مطلقا از گریه منع میکنند وجهی ندارد چه گریستن منافات با رضا

و تسلیم ندارد و خندیدن در مقام گریستن ناشی از قساوت قلب است آری مشهور آنست

که جایز نیست گریبان چاک کردن و جامه دریدن برای غیر برادر و پدر چنانچه از جناب

صادق علیه السلام منقول است که فرمودند سزاوار نیست فریاد کردن و جامه دریدن بر میت

و هم از آنحضرت منقول است که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر مرگ زن یا مادر

یا برادرش یا بر خویش بدرد پس حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه دریدن بدرستی که حضرت

موسی جامه درید بر برادرش حضرت هارون و جامه ندرد پدر بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن

جامه بدرد بر شوهرش و اگر شوهر جامه بر زن بدرد و پدر بر فرزند پس کفاره میباید بدهد مثل

کفاره قسم و نماز ایشان خوب نیست تا کفاره ندهند و توبه کنند از آنچه کرده اند و اگر زن موی

خود را بخراشید یا سوز کند کفاره قسم بدهد اگر در خراشیدن خون در آید و اگر دست بر روی

زده باشد میباید که توبه کند و کفاره واجب نیست و تحقیق که زنان اولاد فاطمه جامها

دریدند و سیلیها بر رویهای خود زدند از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه و بر حسین

کسان که مقربان درگاه صمدیت و فخر دودمان آفرینش اند جامه میتوان درید و دست بر

رو میتوان زد در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که هرگاه امام

علی نقی علیه السلام شهید شد امام حسن عسکری علیه السلام پیراهن خود را از پیش و از طرف پس دریدند

و در کافی که امام علی نقی گریبان خود را دریده بودند وقتی که برادر جناب ایشان وفات

یافته و از اینجا ظاهر میشود که آنچه شیخ عبد الحق دهلوی در رساله خود نوشته که تا توانی پرهیز از مذهب

رفضه که در ایام عاشوره برای امام حسین صلوات الله علیه میکنند از حزن و بکا هستی لیکن نهایت

تفاوت و تساوت است چه گریستن بر آنحضرت و جزع و بیتابی نمودن مقتضای احادیث
مسطوره و دیگر که پاره از آن عنقریب انشاء الله تعالی مذکور میشود از بهترین عبادات است
اما گریستن برای آنحضرت پس بغایت مستحسن و محمود است چنانچه در کافی از جناب
صادق علیه السلام منقولست که چشمی نیست مگر اینکه در روز قیامت گریان خواهد بود
مگر چشمیکه در دنیا از خوف خدا گریسته باشد و هر چشمیکه پر از خوف خدا پر آب شده باشد حق تعالی
جسد او را بر آتش دوزخ حرام میگرداند و هر رخساره که بر آن اشک از خوف خدا جاری شود دیگر او را
سیاهی و تاریکی عارض نشود و هر چیزیکه هست او را پیمانه و وزنی هست مگر اشک پس بدرستی که باید
آن دریاهای آتش فرو می نشیند و بسبب گریستن یک بنده حق تعالی امت را می بخشد و از جناب امام
محمد باقر علیه السلام منقول است که هیچ قطره نزدیک خدا دوست تر از قطره اشکی نیست که محض
برای خدا در تاریکی شب ریخته شود و از جناب صادق منقول است که هر چشمی که هست در روز قیامت
گریان خواهد بود مگر سه چشم چشمیکه از دیدن نامحرمان پوشیده شده باشد و چشمیکه در عبادت حق تعالی
بیداری کشیده باشد و چشمی که در اثنای شب از خوف خدا گریسته باشد و ازین قبیل احادیث دیگر
وارد شده و هرگاه که این دانسته شد پس باید دانست که از احادیث بسیار و روایات مستفیضه
چنان ظاهر میشود که گریستن بر مصائب امام حسین علیه السلام و تعزیه داری جناب آنحضرت بهترین
گریه ها و تعزیه داریست خصوص در ایام عاشوره که درین نزدیکی رو بما آورده پس باید خود را آماده و مهیا
سازید برای تعزیه داری آنحضرت تا رستگار شوید چه درین سرزمین چنانچه ظاهر است همه ابواب
خیر و نجات مسدود است مگر همین تعزیه داری آنحضرت پس می باید شد که بنیت خالص در همه

اشکی از چشم شما بر آنحضرت جاری شود که ثواب آن بسیار است و وسیلهٔ نجات از آتش دوزخ
است و ابن قولویه بسند معتبر از زراره روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمود که ای زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حسین صلوات الله علیه چهل صباح
بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صباح بسرخی و کسوف و کوهها پاره
شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوشش و خروش آمدند و ملایکه چهل روز بر آنحضرت گریستند و زنی از زنان
بنی هاشم خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله بن
زیاد علیه اللعنه و العذاب را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای مصیبت آنحضرت
و جدم علی بن الحسین ع چون پدر بزرگوار خود را یاد میکرد و آنقدر میگریست که ریش مبارکش
از آب دیده اش تر میشد و هر که آنحضرت را بر آن حالت میدید از گریه او میگریست و ملایکه
که نزد قبر آن امام شهید اند گریه برای او میکنند و بگریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و
آسمان است از ملایکه گریان میشوند چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد
جهنم نعره زد و برای کشندهٔ آن حضرت نزدیک بود که زمین را از هم بشکافد و چون جان
پلید عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه علیهما اللعنه از بدن نحس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد
و اگر حق تعالی امر نمیکرد خزینه داران جهنم را که آن را حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود از جوش
و خروش آن میسوخت و اگر آن را رخصت میدادند هر آینه هر چه بر روی زمین بود میسوخت و میمرد
ولیکن مأمور است بامر خداوند عالمیان و خازنان آن را بزنجیرها دارند و چندین مرتبه بر خازنان
خود زیاده کرد و تاب مفارقت او نیاوردند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را پیش داشت و زبانه او را رد

گردوان را ساکن گردانیده و بدرستی که جهنم گریه و ناله میکند بر آنحضرت و میخروشد بر قاتلان
آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نمی‌بودند هر آینه زمین را سرنگون میکرد و هیچ دیده نزد خدا
محبوب‌تر نیست و هیچ گریه نزد خدا پسندیده‌تر نیست از دیده که بر آنحضرت بگرید و از گریه که بر آنحضرت
فرو ریزد و هر که بر آن حضرت میگرید نیکی بحضرت فاطمه صلوات الله علیها کرده است و یاری آنحضرت
نموده است و احسان بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه کرده است و حق ما اهلبیت رسول را
ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم
حسین ع گریسته باشد که او محشور میشود در روز قیامت با دیده خندان و بشارت با و میرسد
از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظهور میکند و خلایق همه در ترس و بیم
و گریه کنندگان بر حسین ایمن اند و همه خلق را بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر عرش الهی اند
در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب نمیترسند و ملایکه نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف
دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا میکنند و میگویند که ~~ما مشغول است~~ و صحبت آن حضرت را
بهشت نمیفروشیم و لقای آنحضرت خوشتر است ما را از بهشت و حوران [illegible] برای ایشان پیام
میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان به سبب سرور و شادی که از مجالست
آن حضرت دارند سر بالا نمی کنند که پیغام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را می بینند که برو بسوی
آتش میکشند و ایشان منازل این نیکوکاران می بینند پس میگویند که میترسیم ما را شفاعت کنند
و بر این روز نه دوستی و نه یاری که ما را از شدتی و زاری نجات دهد پس باز ملایکه از برای ایشان
و شیعیان ما پیغام از جانب زنان ایشان و خزینه داران بهشتهای ایشان می آورند و

و برای ایشان وصف می کند نعمتها را که حق تعالی برای ایشان در بهشت مهیا کرده است

ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد انشاء الله تعالی نزد شما و چون جواب پیغام ایشان

بحوران و غلمان و خازنان بهشتهای ایشان می رسد میشنوند که ایشان در خدمت آنحضرت

و در زیر عرش نشسته اند شوق ایشان بملاقات ایشان زیاده میگردد پس این جمعیتان آنحضرت

میگویند که حمد و سپاس خداوندیرا که فزع اکبر و احوال این روز از ما برداشت و ما را نجات داد

از آنچه میترسیدیم پس اسپان و شتران از بهشت برای ایشان با محملهای می آورند و ایشان

سوار میشوند و مشغول حمد و ثنای حضرت رب العزت و صلوات بر حضرت رسول و آنحضرت

میباشند تا داخل منازل خود گردند و بعضی از ثقات روایت کرده اند از سید علی حسینی که می گفته

که من مجاور مولای خود علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بودم چون روز عاشورا

شد مردی از اصحاب ما مقتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه را میخواند و باین روایت

رسید که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که از دیده های او در مصیبت امام

حسین صلوات الله علیه بقدر پر پشه آب بیرون آید حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه

مانند کف دریا باشد و در آن مجلس مرد جاهلی که مدعی علم بود حاضر بود و بعقل ناقص خود استماع

تمام داشت گفت اینحدیث نمیباید صحیح باشد و چگونه گریستن بر آنحضرت اینقدر ثواب

داشته باشد و با او مباحثه بسیار کردیم و آن مرد از گمراهی و ضلالت خود برگشت و بر جواب

چون روز دیگر شد نزد ما آمد و زبان بمعذرت گشوده و اظهار ندامت از گفتهای شب نمود

و گفت چون شب از نزد شما رفتم و در رخت خواب خود خوابیدم در خواب دیدم که قیامت

برپا شده است و مردم همه در یک صحرا جمع گردیده اند و ترازوهای اعمال را آویخته اند و صراط
بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای عمل را گشوده اند و آتش جهنم را افروخته اند و قصرهای
بهشت را به جلوه آورده اند در آن وقت تشنگی عظیم بر من غالب شد چون نظر کردم بجانب
راست حوض کوثر را مشاهده کردم و بر لب حوض کوثر دو مرد و یک زن را دیدم که ایستاده اند
و نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و جامهای سیاه پوشیده اند و میگریند
از مردم پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده گفت یکی محمد صلعم و دیگری علی مرتضی و آن
زن فاطمه زهرا است صلوات الله گفتم چرا سیاه پوشیده اند و میگریند گفتند مگر نمیدانی که امروز روز
عاشورا است و روز شهادت شهید کربلا است پس نزدیک فاطمه علیها السلام رفتم و گفتم
ای دختر رسول خدا من تشنه ام آنحضرت از روی غضب بمن نظر کرده و گفت که انکار میکردی
فضیلت گریستن بر مصیبت فرزند پسندیده من و نور دیده من حسین صلوات الله شهید مظلوم را
از دهشت این خواب بیدار شدم و از گفته نادم و پشیمان گردیدم و اکنون از شما معذرت
می طلبم که از تقصیر من درگذرید و شیخ مفید از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نظر کرد بسوی حضرت
امام حسین صلوات الله علیه فرمود که ای حسین سبب گریه هر مومنی پس حضرت امام حسین صلوات الله
علیه گفت که من چنینم ای پدر حضرت فرمود که بلی ای فرزند گرامی و ابن بابویه و ابن قولویه بسندهای
معتبر بسیار از ابو عماره شاعر روایت کرده اند که گفت روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه رفتم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه حسین صلوات الله علیه انشا کن

چون شروع کردم حضرت گریان شد و من مرثیه میخواندم و حضرت میگریست تا آنکه صدای
گریه از خانه آنحضرت بلند شد و بروایت دیگر حضرت فرمود که بآن روش که در پیش خود میخواندید
و نوحه می کنید بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آنحضرت از پس
پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعری بخواند در مرثیه حسین صلوات الله علیه
و پنجاه کس را بگریاند بهشت بر او واجب گردد و هر که چهل کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و
هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که مرثیه بخواند و خود بگرید بهشت او را واجب گردد
و هر که او را گریه نیاید و خود را بگریه دارد بهشت او را واجب گردد و ایضا بسند حسن از ریان بن شبیب
روایت کرده است که گفت در روز اول محرم بخدمت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که ای پسر شبیب آیا
روزه ای گفتم نه فرمود که این روزیست که حق تعالی دعای زکریا را مستجاب گردانید در وقتیکه از حق تعالی
فرزند طلبید و ملایکه او را ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد ترا به یحیی پس هر که این روز را روزه
دارد دعای او مستجاب گردد چنانچه دعای زکریا مستجاب گردید پس فرمود که ای پسر شبیب محرم
ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه
پس این امت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را ندانستند و در این ماه ذریت
پیغمبر خود قتال کردند و زنان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان غارت کردند پس خدا نیامرزد
ایشان را هرگز ای پسر شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن بر حسین بن علی علیهما السلام که او را
مانند گوسفند سر بریدند و هجده نفر از اهل بیت او را با او شهید کردند که هیچکس در زمین شبیه خود نداشتند
و بتحقیق که گریستند برای شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمین و چهار هزار ملک برای نصرت

آنحضرت از آسمان بزیر آمدند و چون بزمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس ایشان پیوسته
نزد قبر آن حضرت مو ژولیده و غبار آلوده میباشند تا وقتیکه حضرت قائم آل محمد ظاهر شود پس از یاوران
آنحضرت خواهند بود و در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد بود که یا لثارات الحسین یعنی ای طلب
کنندگان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون جدم حسین صلوات الله
کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین صلوات الله علیه تا آب دیدهای
تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان کبیره و صغیره ترا بیامرزد خواه اندک باشد خواه بسیار
ای پسر شبیب اگر خواهی که با خدا ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین علیه السلام
ای پسر شبیب اگر خواهی که در غرفهای عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین پس لعنت کن بر قاتلان حسین ع ای پسر شبیب اگر خواهی مثل ثواب شهدای کربلا داشته
باشی پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو یا لَیتَنی کُنتُ مَعَهُم فَافُوزَ فَوزاً
عَظیماً یعنی آرزو میکنم که با ایشان می بودم و کشته میشدم و رستگاری عظیم می یافتم ای پسر شبیب
اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و از برای شادی ما
شاد باش و بر تو باد بولایت ما اگر مردی سنگی را دوست دارد حق تعالی اورا در قیامت با او محشور
میکرداند احادیث متضمن تشریف فرمودن جناب سیدالشهدا صلوات الله علیه از مدینه منوره
بسمت مکه معظمه که در روز جمعه بیست و ششم رجب خوانده شد پوشیده نماند که در روز
جمعه گذشته فضیلت عزاداری و گریستن برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام خصوصا
در ایام عشره محرم بالاجمال بمعرض بیان آمده پس شک نیست که اولی آنست در ینروز تا مقدرا

از اوقات که صرف در تعزیه داری و استماع احوال مصایب جناب آنحضرت مشغول شود

اولی و اجر بیست و سرگاه اکثر را در ان ایام بسبب مشاغل دنیوی اتفاق استماع جمیع احوال

مصایب آنحضرت بترتیب اتفاق نیفتاده لهذا بخاطر قاصر رسید که درین دو سه جمعه احوال آنحضرت را

با رعایت اختصار از ابتدا تا آخر بخدمت صاحبان عرض نماید ملتمس اینکه بصمیم قلب استماع نمایند

و از انجا که مصیبت آنحضرت عظیم ترین مصیبتهاست و از ابتدای آفرینش آدم تا اینوقت هیچ ذی

حیوتی نگذشته که مصیبت او مثل مصیبت جناب حضرت سید الشهدا ع بوده باشد حق سبحانه و تعالی

جمیع انبیای و اوصیای خود را قبل از وقوع حادثه جانگداز کربلا معلی بوقوع آن خبر داده چنانچه

روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام بزمین آمد بطلب حوا سیر در زمین میکردید تا آنکه از صحرای

کربلا عبور کرد و چون داخل مسجد آن صحرا گردید افواج حزن و اندوه رو با و آورد و چون بمقتل

حسین ع رسید پایش بسنگی بر آمد و خون از قدمهایش جاری گردید پس آدم سر بسوی آسمان

بلند کرد و گفت پروردگارا در جمیع زمین گردیدم و اندوه و المی که درین زمین بمن رسیده در هیچ

زمینی ندیدم حق تعالی باو وحی کرد که درین زمین برگزیده من حسین صلوات الله علیه شهید خواهد

شد من خواستم که تو در ذریت و اندوه او شریک باشی و خون تو برین زمین ریخته شود چنانچه

خون او درین زمین ریخته خواهد شد آدم گفت پروردگارا آیا او پیغمبر است وحی رسید که پیغمبر

من نیست و لیکن فرزند زاده پیغمبر من است و برگزیده من است آدم گفت پروردگارا کشنده

او کیست وحی رسید که کشنده او یزید ملعون است که اهل آسمانها و زمین او را لعنت میکنند پس آدم

او را چهار مرتبه لعنت کرد و از ان زمین بیرون رفت و حضرت نوح چون بر کشتی سوار شد و کشتی بکربلا رسید موجی

موجی بهم رسید و کشتی مشرف بغرق شد و نوح را ترس و بیم و الم عظیم عارض شد نوح گفت پروردگارا در
هیچ زمین بمن الم نرسیده آنچه درین زمین بمن رسید پس جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح این موضعی است
که درین موضع شهید خواهد شد فرزندزادهٔ خاتم انبیا و فرزند بهترین اوصیا نوح گفت پروردگارا که
کشندهٔ او که خواهد بود وحی رسید که یزید لعین است که اهل آسمانها و زمین او را لعنت میکنند پس حضرت نوح
او را لعنت کرد تا کشتی از غرق شدن نجات یافت و بر جودی قرار گرفت و حضرت ابراهیم روزی از
بصحرای کربلا گذشت و اسپ آنحضرت بسر در آمد و از اسپ در گردید و سر مبارکش بر سنگی آمد و شکست
و خون جاری شد پس شروع باستغفار کرد و گفت خداوندا چه گناه از من سر زده است که مستوجب این
عقوبت شده باشم پس جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده است لیکن
این موضعی است که نور دیدهٔ محمد مصطفی و فرزند پسندیدهٔ علی مرتضی علیهما السلام درین زمین کشته خواهد شد
بجور و جفا و خدا خواست که تو نیز درین بلیه با ایشان موافقت نمایی و خون تو نیز درین زمین ریخته شود ابراهیم
گفت که یا جبرئیل که خواهد بود قاتل او جبرئیل گفت یزید پلید و اهل آسمانها و زمین و لوح و قلم او را لعنت
میکنند پس ابراهیم دست برداشت و آن ملعون را لعن کرد حق تعالی اسپ آنحضرت را بسخن در آورد
و در لعنتی که ابراهیم میکرد آمین میگفت ابراهیم با آن اسپ خطاب کرد که تو چرا آمین میگویی
بلعن آن پلید گفت برای آنکه بشومی آن لعین ترا بر زمین زدم و از تو خجالت کشیدم پس برای
حضرت اسماعیل گوسفندان او را در کنار فرات میچرانیدند پس روزی راعی او خبر آورد که گوسفندان
امروز چند روز است که درین موضع چرا میکنند و هر چند ایشان را بکنار آب میبرم آب نمی‌آشامند
پس اسماعیل علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد و سبب اینحالت را از پروردگار خود سوال

کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای اسماعیل علیه السلام سبب این حالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون
حضرت اسماعیل سؤال نمود بزبان فصیح گفتند که ما خبر رسید که فرزند تو حسین صلوات الله علیه
جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان درین حالت تشنه شهید خواهد شد پس ما بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت
ازین آب نخوردیم و خواستیم که در تشنگی با او موافقت کنیم اسماعیل از ایشان پرسید که قاتل او که
خواهد بود گفتند یزید پلید که آسمانها و زمینها و جمیع خلق خدا او را لعنت میکنند اسماعیل گفت خداوندا لعنت
کن کشنده حسین را روزی حضرت موسی با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند
و چون داخل آن صحرا شدند نعلین موسی گسیخته شد و پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح گردید
موسی گفت خداوندا سبب این حالت چیست حق تعالی باو وحی کرد که درین زمین ریخته خواهد شد
خون برگزیده من حسین صلوات الله علیه خواستم که خون تو درین زمین ریخته شود موسی گفت خداوندا
حسین کیست خداوند وحی کرد باو که او فرزند زاده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند دلبند علی
مرتضیست موسی گفت پروردگارا کشنده او کیست حق تعالی وحی کرد که کشنده او کسیست که ماهیان
دریا و وحشیان صحرا و مرغان هوا او را لعنت میکنند پس حضرت موسی دست بدعا برداشت و
بر قاتلان آنحضرت لعن بسیار کرد و یوشع آمین گفت و حضرت سلیمان روزی بر بساط خود نشسته بود
و باد بساط او را بر روی هوا میبرد ناگاه بساط او بصحرای کربلا رسید و چون محاذی آن صحرا شد باد سه
مرتبه آن بساط را گردانید حضرت سلیمان ترسید که از هوا دور افتد پس باد ساکن شد و بساط بر زمین رسید
سلیمان باد را عتاب کرد که چرا ساکن شده و سبب اضطراب تو چه بود باد گفت سببش این بود
که درین موضع شهید خواهد شد نور دیده احمد مختار و فرزند گرامی علی کرار علیهما السلام سلیمان گفت

قاتل او کیست با و گفت یزید لعین که اهل آسمانها و زمین او را لعنت می کنند سلیمان دست بدعا
برداشت و بر قاتل آنحضرت لعن کرد حضرت عیسی در صحرا چون با حواریان سیاحت مینمود
بصحرای کربلا عبور فرمود چون داخل آن صحرا شده و خواست که از آن صحرا بیرون رود شیری
بر سر راه ایشان آمد عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمود که ای شیر چرا سر راه بر ما گرفته شیر بسخن آمد
و گفت نمیگذارم که ازین صحرا بیرون روید تا لعنت نکنید قاتل حسین را عیسی گفت حسین صلوات الله
علیه کیست گفت فرزندزاده نبی صلوات الله علیه امی و فرزند علی ولی علیهما السلام عیسی
گفت کشنده او کیست شیر گفت یزید علیه اللعنة که وحشیان و درندگان همه او را لعنت میکنند
خصوصا در ایام عاشوره پس عیسی دست بدعا برداشت و یزید را لعنت میکرد و حواریان آمین
میگفتند و شیر دور شد و ایشان از آن زمین بیرون رفتند و بعضی در کتب معتبره از عبدالله
بن قیس روایت کرده اند که گفت چون در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بغزو صفین رفته
بودم ابو الاعور سلمی آمد و آب فرات را مانع شد که اصحاب آنحضرت بر سر آب نتوانند رفت پس حضرت جمعی را
فرستاد که ایشان را دور کنند و نتوانستند و منهزم برگردیدند پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای پدر
مرا مرخص فرما که بروم حضرت فرمود که برو ای فرزند گرامی پس آنحضرت با جمعی از سواران متوجه آن
منافقان گردیدند و بضرب شمشیر آبدار آن گروه اشرار را از پیش آب برداشت و بسیاری از ایشان را
بآتش جهنم فرستاد چون خبر فتح بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رسید جویهای اشک از دیده های
مبارکش جاری گردید اصحاب گفتند یا امیر المومنین چنین فتحی ببرکت حسین شد بایست که شادی
کنی سبب گریه تو چیست حضرت فرمودند که بخاطر آوردم که حسین را درین صحرای کربلا از آب فرات

منع کنند واو را لب تشنه شهید گردانند و بعد از شهادت اسپش رم کند و بسوی خیمه اهل بیت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رود و فریاد کند و گوید که الظلیمة الظلیمة داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را شهید
گردانند از جناب صادق ع منقول است که روزی جناب امیر المومنین علیه السلام فرمودند که ای
حسین سالهاست که مردم بر تو اند و هناک اند جناب امام حسین صلوات الله علیه عرض نمود
که فدایت شوم حال من دیگر چگونه خواهد بود حضرت فرمودند میدانیم آنچه شما میدانید تو نیز مدان پیش
از آنکه این مصیبت بتو رسد بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که بنی امیه خون ترا خواهند
ریخت و نخواهند توانست که ترا از دین برگردانند و یاد پروردگار ترا از خاطر تو محو نمایند حضرت امام حسین
صلوات الله علیه فرمود که همین بس است مرا و نوهم نشود که هرگاه امام حسین صلوات الله علیه را
معلوم بود که در زمین کربلای معلی شهید خواهد شد پس چرا دران زمین رفته خود را در آن مهلکه انداخت
و حال اینکه حق سبحانه و تعالی میفرماید لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
زیرا که بر صاحبان عقول سلیم معلوم است که چنانچه بعضی از تکالیف شرعیه مشترک است
میان انبیا و اوصیا و سایر بنی آدم همچنین بعضی از تکالیف مخصوص بعضی از ایشانست ایا نمی بینی
که قتل کردن طفل بیگناه حق سبحانه و تعالی بر جمیع بندگان حرام گردانیده و با وجود این حضرت
ابراهیم را تکلیف کرد باینکه پسر خود را ذبح نماید پس چه استبعاد دارد اینکه حق تعالی
امام حسین صلوات الله علیه را مکلف ساخته باشد که خود را بکشتن دهد سیما نظر بمضمون
بعضی احادیث که دلالت میکند باینکه برای هر امامی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام صحیفه از جانب
خدا نازل شده که بر طبق آن از ابتدای امامت تا وقت وفات عمل نمایند و از آن تجاوز نکنند

وایضاً هرگاه بر شخصی ثابت شود که در تقدیر حق سبحانه و تعالی چنین است که او در فلان زمین بمیرد
پس شک نیست که فرار نمودن او از آن زمین ناشی از قصور عقل خواهد بود و حال او در قصور عقل بعینه حال
کسی خواهد بود که از موت گریزد و در مذمت او قول حق تعالی کافیست قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي
تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس چگونه جایز باشد که جناب معصوم از ترس قتل
اراده رفتن عراق کند و از تقدیر حق تعالی فرار نماید و رفته اتمام حجت نکند مرویست که عثمان
بن عیسی در خواب دید که در زمین کربلای معلی کرده تا وفات بحر دانگه بیدار شد خود را بکربلای معلی یافت
و گفت که معلوم شد از اینجا که حق تعالی تقدیر خود را در باب من جاری گرداند و مرا مرگ در رسید و هم
توهم نشود که هرگاه امام حسین علیه السلام مقرب خدا و جگر گوشه رسول خدا باشند پس چگونه
او تعالی روا دارد که امام حسین صلوات الله علیه در چنین بلیه عظیم گرفتار گردد و دشمنان
خود را بر او مسلط کند زیرا که در بعضی جمعهای سابق منصه ظهور رسید که حق تعالی مقربان درگاه
خود را از ابتدای آفرینش آدم تا این وقت موافق قدر و منزلت هر یک از ایشان مبتلا میسازد تا صبر و
تحمل ایشان را بر خلق خود ظاهر سازد و بر خلق خدا ظاهر شود که ایشان بالاستحقاق مرتبه نبوت
و امامت فایز شده اند تا ترجیح بلامرجح لازم نیاید و تفصیل این مقام بوجه احسن قبل ازین گذارش
کرده تکرار آن موجب ملال میداند لهذا بمطلب می پردازد و شیخ مفید و سید بن طاوس
و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت امام حسن صلوات الله علیه
بریاض جنت ارتحال فرمود و شیعیان در عراق بحرکت آمدند و عریضه بخدمت حضرت امام حسین ع
نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع کردیم با شما بیعت میکنیم حضرت در آن وقت صلاح در آن

نمودند مستدعیات ایشان را اجابت کردانیدند و امر بصبر فرمودند و چون معاویه بعذاب هاویه ملحق شد در نیمه ماه
رجب سال ششم از هجرت یزید ملعون نامه نوشت بسوی ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از جانب او
حاکم مدینه بود متضمن اینکه باید که از امام حسین صلوات الله علیه و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و
عبد الرحمن بن ابی بکر برای من بیعت بگیری و هر که از بیعت امتناع نماید سر او را برای من بفرستی بروایت
معتبره چون خبر بیعت گرفتن از آن حضرت بولید پلید رسید بسیار محزون گردید و گفت خدا نخواهد
که من حسین صلوات الله علیه فرزند رسول را بقتل رسانم و نخواهم کرد هر چند یزید جمیع روی زمین را
بمن دهد و چون کس فرستاد که حضرت را طلب نماید حضرت بر سر تربت جد امجد خود رفته بود چون
حضرت را در خانه نیافتند برای ولید خبر کردند گفت خدا را شکر میکنم که او از شهر بدر رفت و من
آلوده بخون او نشدم چون آن حضرت در آن شب نزدیک قبر مطهر آن سرور آمد گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ
یَا رَسُولَ اللهِ اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَرْخُكَ وَ ابْنُ فَرْخِكَ سلام خدا بر تو باد ای
رسول خدا منم حسین پسر فاطمه فرزند و فرزند زاده تو و سبطك الذي خلفتني في امتك منم
فرزند زاده تو که مرا بودیعت بامت خود سپردی فاشهد علیهم یا نبی الله انهم قد خذلونی
و ضیعونی ولم یحفظونی یا نبی الله گواه باش بر ایشان که مرا یاری نکردند و ضایع کردند
حرمت مرا و رعایت من نکردند وهذه شکوای الیك حتی القاك و این شکایت
منست از ایشان بسوی تو تا ترا ملاقات نمایم پس مشغول نماز و عبادت گردید تا صبح نزد قبر جد بزرگوار
خود بطاعت کردگار قیام نمود و صبح بخانه مراجعت فرمود و چون شب دیگر شد باز بروضه مقدسه
جد عالیمقدار خود رفت و چند رکعت نماز کرد و چون از نماز فارغ شد گفت اَللّٰهُمَّ هٰذَا قَبْرُ

نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَاَنَا بِنْتُ نَبِيِّكَ خداوندا این قبر پیغمبر تست و من فرزند پیغمبر توام وَقَدْ

حَضَرَنِي مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ و مرا امری روی داده است که میدانی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُحِبُّ

الْمَعْرُوْفَ وَاُنْكِرُ الْمُنْكَرَ و خداوندا من نیکیها را دوست میدارم و بدیها را دشمن

میدارم و از بدیها نهی مینمایم وَاَنَا اَسْئَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ

فِيْهِ اِلَّا اخْتَرْتَ لِيْ اِلٰهِ مَا هُوَ لَكَ رِضًى وَلِرَسُوْلِكَ رِضًى و از تو سوال میکنم ای صاحب

جلال و اکرام بحق این قبر و هرکه درین قبر است که اختیار نمایی برای من آنچه که رضای تو و رضای رسول تو در آن است

پس نزدیک صبح تضرع و زاری نمود با حضرت قاضی الحاجات مناجات کرد و چون نزدیک طلوع

صبح شد سر مبارک خود را بر ضریح مقدس جد اقدس خود گذاشت ناگاه آن امام مظلوم را خواب ربود

در خواب دید که حضرت رسالت با گروهی بیشمار از ملایکه مقربان که بر دور آن حضرت احاطه کرده بودند

نزدیک آنحضرت آمدند و حضرت سید انبیا آن سید شهدا را در بر گرفت و بر سینه خود چسپانید و میان

دو دیده او را بوسید و گفت یا حسین یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک

مذبوحا بارض کرب بلاء من عصابة من امتي اي حبیب من و ای

حسین شهید من زود باشد که ترا در صحرای کربلا سر از تن جدا کنند و در خون خود دست و پا زنی در میان

گروهی که دعوی کنند که از امت من اند وَاَنْتَ مَعَ ذٰلِكَ عَطْشَانُ لَا تُسْقٰى فَظْمَانُ

لَا تُرْوٰى و در آنحالت تشنه باشی و ترا آب ندهند وَهُمْ مَعَ ذٰلِكَ يَرْجُوْنَ

شَفَاعَتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند لا انالهم الله

شفاعتي يوم القيامة و خدا در روز قیامت ایشان را از شفاعت من محروم گرداند

حبیبی یا حسین وان اباك وامك واخاك قدموا علی وهم مشتاقون

الیك ای نور دیده وای فرزند پسندیده من پدر و مادر و برادر تو آمده اند و مشتاق لقای مسرت

افزای تو اند وان لك فی الجنان درجات لن تنالها الا بالشهادة و ترا در ریاض

جنان منزلت و درجه چند هست که بغیر از شهادت بانها نمیرسی پس حضرت امام حسین در خواب از روی

تضرع و زاری نظر بجمال عدیم المثال جد امجد خود افکنده گفت یا جداه لا حاجة لی فی

الرجوع الی الدنیا فخذنی الیك وادخلنی معك فی قبرك ای جد بزرگوار مرا بدنیا

حاجتی نیست و مرا با خود بقبر خود ببر و از شر اشرار خلاصی ده حضرت فرمود که ای نور دیده ترا چاره نیست

بغیر از برگشتن بسوی دنیا تا بشهادت فائز گردی و بدرجه بلند سعادت برسی پس حضرت

سید الشهدا با فزع و بیم از خواب بیدار شد و بخانه مراجعت نمود و آنچه در خواب دیده بود باهل بیت

خود نقل کرد و در آن روز هیچ خانه واده بر روی زمین نبود که غم او زیاده از غم اهل بیت باشد

و صدای گریه و نوحه از اهل بیت آن حضرت بلند شد پس حضرت امام حسین علیه السلام خود را مهیای

سفر مکه گردانید و در میان شب بر سر تربت مطهر جد خود و فاطمه زهرا و مرقد منور برادر خود امام

حسن صلوات الله علیه رفته مراسم وداع قیام نمود و صبح بخانه مقدسه برگشت که روانه

شود در آن وقت محمد بن حنیفه بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای برادر گرامی عزیزترین خلق نزد

من و تر از همه کس دوست تر میدارم و بر من لازم است که آنچه خیر تو در آن دانم بعرض

رسانم و چون نکنم و حال آنکه تو برادر بزرگوار منی و بمنزله جان و دل و دیده منی و بزرگ اهل بیت رسالت

و امام و پیشوای منی و اطاعت تو بر من واجب است و حق تعالی ترا بر من شرافت و فضیلت داده است

ترا بهترین جوانان بهشت گردانیده است و من صلاح ترا در آن میدانم که از بیعت یزید کناره
جویی و از شهرها دوری گزینی و به بادیه ملحق شوی و رسولان بسوی مردم بفرستی و مردم را بسوی بیعت
دعوت نمایی اگر بر سر تو جمع شوند آنچه مکنون خاطر تو باشد بعمل آری و اگر اطاعت نکنند مالک اختیار
خود باشی و میترسم که در یکی از بلاد شوی و گروهی با تو مخالفت نمایند و جان شیرین تو و اهلبیت تو که اشرف
جانهاست در معرض تلف در آورند حضرت فرمود ای برادر پس در کجا توقف نمایم گفت اگر تو را
بمکه رو و در آن قرار گیر اگر مردم آنجا با تو نیکو شوند و وفای سلوک دارند متوجه بلاد یمن شو که اهل آن شیعیان
پدر و جد تو اند و دلهای رحیم و عزمهای صمیم دارند و اگر در آنجا نیز کار تو استقامت نیابد متوجه کوهها و
بیابانها شو و منتظر فرصت باش تا حق تعالی میان تو و این فاسقان حکم بحق کند حضرت فرمود که ای
برادر اگر هیچ پناهی و ملجایی نیابم با یزید بیعت نخواهم کرد پس محمد حنفیه سخن را قطع کرد و بسیار گریست
و آن امام مظلوم نیز گریست پس فرمود که ای برادر خدا ترا جزای خیر دهاد که نصیحت کردی و خیرخواهی نمودی
اکنون عازم مکه معظمه گردیده ام و مهیای این سفر شده ام و برادران و فرزندان و شیعیان خود را
با خود میبرم و اگر تو خواهی در مدینه باش و از جانب من جاسوس باش بر ایشان و آنچه سانح شود
بمن بنویس و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که چون حضرت
امام حسین علیه السلام اراده نمود که از مدینه طیبه بیرون رود مخدرات بنی هاشم جمع شدند
و صدای نوحه و زاری بلند کردند آن امام مظلوم چون ناله و بیقراری ایشان را مشاهده
نمود فرمود که شما را بخدا سوگند میدهم که صبر کنید و دست از جزع و بیتابی بردارید آن محنت
زدگان جگر سوختگان گفتند که ای سید و سرور ما چگونه خود را از گریه و زاری منع کنیم و

همال اسناکه مثال تو بزرگواری بحسرت ناکامی از جهان بیرون میرود و ما بیکسان را غریب و تنها
میگذارد و چون کار ترا باین مثابه رسانیدند که کجا منتهی شود پس نوحه و سوگواری
برای چه روز بگذاریم بخدا سوگند که این روز نزد ما مانند روزیست که حضرت رسالت از دنیا رفت
و مانند روزیست که حضرت امیر المومنین ع بمرتبه شهادت رسید و مانند روزیست که حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها از دنیا رحلت نمود و مانند روزیست که برادرت حسن بمرتبه
شهادت رسید و مانند روزیست که زینب و ام کلثوم و زینب وفات یافته اند خدا جان مارا
فدای تو کرداند ای محبوب قلوب مومنان و ای یادگار بزرگواران پس یکی از عمهای آنحضرت
آمد و شیون برآورد و گفت گواهی میدهم ای نور دیده من که در هوا شنیدم که جنیان بر تو
نوحه میکردند و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهدا عازم
گردید که از مدینه بیرون رود ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت پناه نزد آنحضرت آمد
و گفت ای فرزند گرامی مرا اندوهناک مگردان به بیرون رفتن خود بسوی عراق زیرا که من
شنیده ام از جد بزرگوار تو که مکرر میفرمود که فرزند دلبندم حسین در زمین عراق بتیغ اهل جور
و نفاق و کفر شهید خواهد شد و زمینی که آنرا کربلا گویند حضرت امام فرمود ای مادر انا والله
اعلم ذلک وانی مقتول لا محاله ولیس لی من هذا بدای ای مادر محترم قسم بخدا
که من میدانم که شهید خواهم شد و مرا چاره از رفتن نیست و بعد فرمود خدا حمل میشمام
وانی والله لا عرف الیوم الذی اقتل فیه و بخدا سوگند میدانم که در چه روز
کشته خواهم شد و مرا چاره از رفتن نیست واعرف من یقتلنی واعرف البقعة التی ادفن

فیها که مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم شد و انی اعرف من یقتل من اهلی بنی
و قرابتی و شیعتی و میدانم که با من اهل بیت من و خویشان من که کشته خواهد شد اگر خواهی ایی مادر بنمایم
جایی که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آنحضرت بدست مبارک بجانب کربلا اشاره نمود باعجاز آنحضرت
زمینها پست شد و زمین کربلا بلند شد تا آنکه آنحضرت لشکرگاه خود را و محل شهادت و موضع دفن خود و یک یک
از اصحاب خود بام سلمه نمود پس ام سلمه فغان و ناله برآورد و در و دیوار را بگریه در آورد حضرت فرمود
یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا ای مادر گرامی
چنین مقدر شده است که من بجور و ستم شهید گردم و قد شاء ان یری حرمی و رهطی
و نسائی مشردین و چنین مقدر شده است که اهلبیت و زنان و اطفال مرا اسیر کرده
از شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و اطفالی مذبوحین مظلومین ماسورین مقیدین
و چنین مقدر شده است که بعضی از اطفال مرا ذبح کنند بظلم و ستم اسیر سازند و یستغیثون
فلا یجدون ناصرا و لا معینا و هرچند استغاثه نمایند یاوری نیابند ام سلمه گفت که ای
فرزند دلبند چه حالی مقدر تو گردیده برفتن تراب بمن داده است و در شیشه ضبط کرده ام پس حضرت امام حسین
صلوات الله علیه دست دراز کرد و قدری از خاک کربلا برداشت و بام سلمه داد و گفت ای مادر
این خاک را هم در شیشه ضبط کن و در هنگامی که سر و خاک سرخ شوند بدانکه من در صحرای کربلا شهید
شده ام از جناب امام زین العابدین صلوات الله علیه منقول است که چون آنحضرت عازم شد
که از مدینه بیرون رود و خویشان و یاران خود را وداع نمود خواهران و دختران خود را بر محملها
سوار کرد قاسم فرزند امام حسن صلوات الله علیه را با بیست و یک نفر از اصحاب و اهل بیت خود

برو داشته روانه شد که از جمله ایشان بودند ابوبکر و محمد و عثمان و عباس فرزندان امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه و عبدالله پسر مسلم بن عقیل و علی اکبر و امام زین العابدین صلوات الله علیه و علی اصغر
از جناب حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که چون حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه
از مدینه منوره بیرون رفت فوجهای بسیار از ملایکه با علامتهای محاربه و نیزه در دست و بر اسبان
بهشت سوار بر سر راه آنحضرت آمدند و سلام کردند و گفتند ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از
جد و پدر و برادر خود بدرستی که حق تعالی جد ترا در مواطن بسیار بامداد و یاری کرد و اکنون بیاری ما
تو فرستاده است حضرت امام فرمود الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد
فیها و هی کربلا فاذا وردتها فأتونی وعده گاه ما و شما آن موضعیست که حق تعالی
برای شهادت و دفن من مقرر فرموده است و آن کربلاست چون بآن بقعه شریف برسم
بنزد من آیید ملایکه گفتند ای حجت خدا امر کن که هرچه خواهی بفرما که ما اطاعت میکنیم و اگر از دشمنی میترسی ما همراه
تو ایم و رفع ضرر ایشان از تو میکنیم حضرت فرمود که ایشان ضرری بمن نمی توانند رسانید
تا بمحل شهادت خود برسم پس افواج بسیار از مسلمانان جن بخدمت حضرت آمدند و گفتند ای
سید و آقای بزرگوار ما شیعیان و یاوران توایم آنچه خواهی در باب دشمنان خود و غیر آن
بفرما تا اطاعت کنیم و اگر بفرمایی جمیع دشمنان ترا هلاک کنیم بی آنکه تعب کشی و حرکت کنی حضرت
ایشان را دعا کرد و فرمود که نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدم نازل شده یدرککم
الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة هرجا که باشید در می یابد شما را مرگ هرچند
بوده باشید در قلعهای محکم اگر من در جای خود توقف نمایم و بیرون نروم بچه چیز

این خلق گمراه امتحان کرده خواهند شد و من یکون ساکن حفرتی بکربلا و قد

اختارها الله یوم دحا الارض وجعلها معقلا لشیعتنا فیکون لهم امانا

فی الدنیا والاخرة که ساکن خواهد شد در قبر من در کربلا که حق تعالی آنرا برگزیده است در روزیکه زمین

را پهن کرده است و آن مکان شریف را پناه شیعیان من گردانیده و بازگشت بسوی آن بقعهٔ مبارکه

موجب امنیت دنیا و آخرت ایشان ساخته ولیکن نزد من می آید در روز شنبه عاشورا که در آخر آن روز

من شهید خواهم شد در کربلا در وقتیکه احدی از اهل بیت من نمانده باشد که قصد کشتن او نمایند و سر

مرا برای یزید برند پس جنیان گفتند که ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب

است و مخالفت تو ما را جایز نیست هر آئینه می کشتیم جمیع دشمنان را پیش از آنکه بتو رسند حضرت فرمود که

بخدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شماست و لیکن میخواهم که حجت خدا

بر خلق تمام کنم و قضای حق تعالی را انقیاد نمایم احادیث و کیفیت رفتن جناب سید الشهدا

علیه السلم از مکه معظمه بطرف در روز جمعه سیم محرم خوانده شد گفتند معتبر از زینب زوجه

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که گفت آنحضرت در خانه من بخواب رفت و حضرت

امام حسین صلوات الله علیه آمد و من او را مشغول نکردانیدم که مبادا آن حضرت را بیدار کند

پس پی کاری رفتم و چون برگشتم دیدم که امام حسین علیه السلام بر روی شکم آن حضرت نشسته است

و بر ناف آنحضرت بول میکند خواستم که او را بردارم حضرت فرمود که بول فرزند مرا قطع مکن و بگذار که

فارغ شود و چون فارغ شد حضرت بر شکم خود آب ریخت و وضو ساخت و مشغول نماز شد و چون

بسجده رفت امام حسین صلوات الله علیه بر پشتش سوار شد حضرت صبر کرد تا او بزیر آمد و سر از سجده

برداشت پس آنحضرت را در بر گرفت و نماز کرد پوشیده نماند که این است حال پرورش یافتن
امام حسین صلوات الله علیه در ناز و نعمت و شفقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نسبت
بحال حسین صلوات الله علیه و آله حسین بوده و الحال محلی از مصائب آنحضرت را باید شنید که چه قسم بعد
آنحضرت از دست جفاکاران این امت انواع مصیبتها کشید تا اینکه در صحرای کربلا که آب را تشنه
را باو ابی و رفقا و اولاد و به تیغ بیدریغ آنحضرت را معه خویش تا رتبت شهادت چشانیدند و اهلبیت
را اسیر کرده در شهرها گردانیدند و چونکه در جمیع سابق کیفیت بیرون آمدن آنحضرت سید الشهدا از مدینه
بطرف مکه معرض بیان آمده امر و کیفیت رفتن آنحضرت بطرف صحرای کربلا بعرض میرساند لیکن اگر
در کلام طول واقع شود دلتنگ نشوند که در مصیبت امام حسین صلوات الله علیه هر قدر زیاده اوقات
که صرف شود عین عبادتست و ثواب آن متجاوز از نهایت چنانچه قبل ازین گذارش شوده باید دانست
که چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه خویش و برادران و اقربا و مخدرات اهل بیت علیهم السلام
از مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باراده مکه روانه شدند بنا بر روایت شیخ مفید در روز جمعه
بتاریخ سیم ماه شعبان داخل مکه معظمه گردیدند و چون خبر مردن معویه و روانه شدن حضرت امام حسین
صلوات الله علیه بطرف مکه و انکار نمودن آن حضرت از بیعت یزید باهل کوفه رسید شیعیان اهل کوفه
در خانه سلیمان مجتمع شدند پس سلیمان گفت که بدرستی که معویه بجهنم واصل شده و جناب امام حسین از
مدینه بطرف مکه تشریف برده‌اند و از بیعت یزید اعراض فرموده‌اند و شما از شیعیان آن حضرت و از شیعیان
پدر بزرگوار آن حضرت اید پس اگر بعزمهای درست اتفاق کنید که بهمه وجوه نصرت آن حضرت نمائید
و با دشمنان او مقاتله کنید نامه مشتمل بر استدعای قدوم آن حضرت بنویسید والا آن حضرت را در فریب

میبیندارید و آنحضرت را طلبیده شیوهٔ مکر و غدر پیش نگیرید همه گفتند البته با دشمنان آنحضرت مقاتله

می کنیم و جانهای خود را نثار آنحضرت نمائیم پس بالاتفاق برای جناب امام حسین صلوات الله علیه نامه

نوشتند متضمن اینکه ما امامی و پیشوائی نداریم و نعمان بن بشیر که از طرف یزید حاکم اینجاست ما چندان اعتبار

بحال او نداریم و در نماز جمعه و عیدین با او حاضر نمیشویم همین که خبر توجه آنحضرت بسمع ما رسید او را از

دار الاماره خارج میکنیم و این نامه را نوشته بدست عبد الله بن مسمع و عبد الله بن وال بخدمت آنحضرت فرستادند

و بعد از آن بفصل دو روز باز بسیاری از اعیان کوفه قریب یکصد و پنجاه نامه نوشته بدست جمعی از اهل کوفه

بخدمت آنجناب ارسال نمودند و آنجناب با وجود این متوجه نوشتن جواب ایشان نمیشدند تا اینکه در یک روز

ششصد نامه از اهل کوفه مشتمل بر استدعای قدوم آنجناب بخدمت آن حضرت رسید و همچنین نامهای متواتر

میرسیدند تا اینکه دوازده هزار نامه پیش آنحضرت مجتمع شدند و بروایت شیخ مفید باز اهل کوفه نامه نوشتند

و در آن مندرج نمودند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ یعنی این نامه ایست بطرف حسین بن علی علیهما السلام

از جانب شیعیان وَاَمَّا بَعْدُ فَحَيَّ هَلاً فَاِنَّ النَّاسَ لَا رَاْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ یعنی تقدوم

میمنت لزوم خود را مشرف فرمایید زود که مردمان در انتظار شما اند و دیگری را بر تو اختیار نمیکنند فَالْعَجَلَ

ثُمَّ الْعَجَلَ وَالسَّلَام پس زود وی و سرعت تمام خود را بما برسانید پس در آن وقت جناب امام حسین صلوات الله

علیه نامه نوشتند که حاصل مضمون آن این است که نامهای شما و رسولان شما بما رسیدند بالفعل برادر خود

و معتمد ترین اهل بیت خود را که مسلم بن عقیل است بطرف شما روانه میسازم پس اگر برادرم مسلم بن عقیل

بمن خواهد نوشت که عقلا و دانایان شما بر طبق مضامین نامها اتفاق کرده اند ان شاء الله تعالی من

روانهٔ آن صوب خواهم شد و این نامه را همراه مسلم بن عقیل کرده روانه کوفه فرمودند چون حضرت
مسلم بتفصیلی که در کتب احادیث و تواریخ مسطور است بکوفه رسیدند در خانه مختار بن ابی عبیده
فرود آمدند شیعیان کوفه باستماع داخل شدن آنحضرت از هر طرف متوجه آنحضرت شدند و هر جماعتیکه
از آنها پیش حضرت مسلم می آمدند حضرت مسلم نامه حضرت امام حسین صلوات الله علیه را برای ایشان
میخواندند آنها باستماع مضمون نامه میگریستند و بیعت میکردند تا آنکه هژده هزار آدم به بیعت آنحضرت
سرفراز گشت و در آنوقت حضرت مسلم بخدمت امام حسین صلوات الله علیه نامه مشتمل بر خبر بیعت نوشته و
دران درج نمود که صلاح دران است که باستعجال آنحضرت روانه آنصوب شوند پس چون جناب امام حسین
صلوات الله علیه خود را مستعد سفر عراق کردانید بروایت سید ابن طاوس خطبه ادا نمودند
و بعد از حمد و ثنای حق تعالی و درود و سید انبیا فرمودند که آنچه حق تعالی مقرر فرموده است بعمل می آید
و حول و قوتی نیست مگر باو و بتحقیق که مرگ مانند قلاده بر گردن جمیع فرزندان آدم لازم گردانیده و چه
بسیار خواهان و مشتاق لقای بزرگان خود گردیده ام مانند اشتیاق یعقوب بسوی یوسف و برای
من حق تعالی بقعه شریفی اختیار نموده است که بزودی بآن بقعه خواهم رسید و گویا می بینم
که درین نودی اعضای من پاره پاره خواهد شد در صحرای کربلا و چاره نیست از دریافتن آن روزیکه
مقدر شده است برای این امر و با اهل بیت بقضا رضا داده ایم و بر بلای صبر مینمائیم تا عطا کند ما را
بهترین جزای صبرکنندگان هر کرا از روی شهادت باشد و خواهد که جان خود را در راه نصرت ما در بازد
و بسعادت ابدی فائز گردد با ما رفیق گردد که فردا روانه ایم انشاء الله تعالی بسند معتبر از جناب
صادق صلوات الله علیه منقول است که در شبی که جناب سید الشهدا عازم گردید که در صبح متوجه کوفه گردد

محمد بن حنفیه رضی الله عنه بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای برادر تو دانستی که غدر و مکر اهل کوفه نسبت
پدر و برادر خود چه بود میترسم که با تو چنین کنند اگر در مکه بمانی که حرم خداست عزیز و مکرم خواهی بود و کسی متعرض
تو نمی شود حضرت فرمود که میترسم که یزید مرا در مکه شهید گرداند و بسبب من حرمت کعبه ضایع شود محمد گفت
که پس بجانب یمن برو یا متوجه بادیه شو که کسی بر تو دست نیابد پس حضرت فرمود که فکری درین باب کنم چون
سحر شد حضرت فرمود که شتران را بار کردند چون خبر بمحمد رسید شتابانه آمد و بزمام شتر او چسبید گفت
ای برادر با من وعده کرده بودی که درین امر اندیشه کنم قال بلی فرمود آری قال فما حداك علی الخروج
عاجلاً محمد بن حنفیه گفت پس چه چیز باعث شد که باین زودی روانه می شوی قال اتانی رسول الله
بعد ما فارقتك امام حسین صلوات الله علیه فرمود که چون تو رفتی حضرت رسالت مآب نزد من آمد
فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراك قتیلا فرمود ای حسین بیرون رو
که حق تعالی میخواهد که در راه خود کشته بیند محمد بن حنفیه گفت اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیهِ رَاجِعُون
فما معنی حملك هؤلاء النساء معك و انت تخرج علی مثل هذا الحال [illegible]
تو باین سفر میروی زنان خود چرا با خود میبری فقال ان الله قد شاء ان یراهن سبایا
حضرت فرمود که حق تعالی میخواهد که ایشان را اسیر بیند بروایت سید ابن طاوس آنروز که حضرت امام حسین
از مکه بیرون آمد تاریخ سیوم شهر ذی الحجه سال شصتم از هجرت بود و در همان روز حضرت مسلم بدرجه شهادت
رسیده بود و کلینی روایت کرده که چون آنحضرت بثعلبیه رسید مردی بخدمت آنحضرت آمد و سلام کرد حضرت
فرمود که از اهل کدام بلادی گفت از اهل کوفه حضرت فرمود که اگر در مدینه نزد من می آمدی اثر جبرئیل را از
خانه خود بتو می نمودم که کدام راه داخل میشد و چگونه وحی را بجد من میرسانید آیا می توانند که مردم علوم الهی [illegible]

ماندایم این مرکز منتشوا اندشد سید ابن طاوس روایت نموده که چون جناب امام حسین بثعلبیه رسید

در انجا قیلوله فرمود چون از خواب بیدار شد فرمود که درینوقت در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا می کند

ومیگوید اَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَالْمَنَایَا تُسْرِعُ بِکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ شما سرعت مینمائید

و مرگ شمارا بسوی بهشت سرعت میفرماید فَقَالَ له ابنه علی یا ابه افلسنا علی الحق امام زاده

بزرگوار گفت ای پدر عالیمقدار ایا مگر با بر حق نیستیم فقال بلی یا بنی والذی الیه مرجع العباد

حضرت فرمود که ای فرزند گرامی بخداوندیکه بازگشت بندگان بسوی اوست سوگند یاد میکنم که ما بر حقیم

فقال یا ابه اذن لا نبالی بالموت علی اکبر گفت پس از مرگ و کشته شدن چه پروا داریم

فقال الحسین جزاک الله یا بنی خیر ما جزی ولد عن والد حضرت فرمود که

خدا ترا جزای خیر دهد بهترین جزائی که پسر از جانب پدر بیند چون صبح روز دیگر شد مردی از کوفه که او

ابو هریره می گفتند بخدمت حضرت آمد و سلام کرد و گفت یا ابن رسول الله چرا از حرم جد امجد خود بیرون آمدی

فقال الحسین ویحک یا ابا هریرة ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت

وشتموا عرضی فصبرت وطلبوا دمی فهربت حضرت فرمود که ای ابی هریره که

بنی امیه مالم را گرفتند پس صبر کردم و هتک عرضم نمودند پس صبر کردم و چون خواستند که خونم را

بریزند از انجا بیرون آمدم و از عبید الله بن سلیمان و منذر بن مشمعل الاسدیان روایت کرده اند

که چون از اعمال حج فارغ شدیم بسرعت تمام خود را بآنحضرت امام حسین صلوات الله علیه رسانیدیم

و نزدیک بثعلبیه آگاه دیدیم که مردی از جانب کوفه پیدا شد چون سپاه حضرت را دید راه را گردانید

با بر سر راه او رفته از احوال کوفه پرسیدیم گفت از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم که مسلم بن عقیل و هانی را

و پاهای ایشان را گرفته در بازارها میکشند چون حضرت بمنزل ثعلبیه رسید شب بخدمت آنحضرت رفتم
و این خبر وحشت اثر را عرض کردم حضرت از احوال این قضیه هایله بسیار اندوهناک شد و مکرر فرمود
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا عرض نمودم که از رفتن میترسم پروردگار تو
که از اینجا برگردی که در کوفه هیچکس ناصر و مددکار تو نیست بلکه مظنون آنست که همه دشمن تو باشند پس جناب
امام حسین صلوات الله علیه بطرف اولاد عقیل ملتفت شده فرمود ما ترون فقد قتل مسلم
بدرستی که مسلم بن عقیل بدرجه شهادت رسید پس شما در باب بازگشتن چه مشوره میدهید فقالوا
والله ما نرجع حتی نصب ثارنا او نذوق ما ذاق بنی عقیل در جواب اظهار نمودند که ما بر
نمیگردیم تا اینکه یا خونخواهی آن سعادتمند کنیم یا از آن شربتی که او چشیده ما نیز بچشیم فاقبل علیه
السلام فقال لا خیر فی العیش بعد هؤلاء پس جناب امام حسین صلوات الله علیه فرمود که خیری
نیست در زندگانی من که بعد ایشان باشد پس در آن وقت دانستیم که آنجناب تصمیم رفتن دارد سید بن طاوس
روایت نموده که چون آنحضرت از منزل زباله روانه شدند فرزدق با آنحضرت ملاقات کرده سلام کرد عرض
نمود که یا ابن رسول الله چگونه بطرف اهل کوفه میلان میفرمائی حال آنکه مسلم بن عقیل پسر عم ترا بقتل رسانیدند
جناب معصوم از این حرف بگریه درآمدند و بعد از آن فرمودند رحم الله مسلما فلقد صار الی
روح الله وریحانه وجنته ورضوانه اما انه قد قضی ما علیه
وبقی ما علینا حق تعالی رحم کند مسلم بن عقیل را بدرستیکه حق تعالی او را برحمت بی غایت خود و مراتب
نیکوکاران فائز گردانیده و آنچه بر او بود بعمل آورد و آنچه بر ماست مانده است پس انشا نمودند فان
تکن الدنیا تعد نفیسه اگر بالفرض دنیا چیزی خوب باشد فدر ثواب الله اعلی وانبل

پس ثواب حق تعالی که برای نیکان در دار آخرت مهیا و آماده است شک نیست که از دنیا بهتر است

وان یکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الرزق اجمل

وان یکن الابدان للموت انشئت و اگر بدنها برای این پیدا کرده شده اند که در آخر

بمیرند فقتل امرء بالسیف فی الله افضل پس اولی آنست که مرد در راه خدا بشمشیر کشته شود و بعد از آن

از آنجا روانه شدند و در بطن عقبه نزول فرمودند در انجا مردی از بنی عکرمه بخدمت آنحضرت آمد و گفت

ای پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا سوگند میدهم که برگردی فوالله ما تقدم الا علی

الاسنة وحد السیوف بخدا سوگند که نمیروی مگر رو بنوک سنان و تیزی شمشیر جماعتی و اگر آنها

که ترا طلبیده اند کفایت قتال قبل از رسیدن تو می کشیدند آن زمان رفتن تو جائی داشت اما در این صورت

پس رفتن تو هیچ صورت مصلحت ندارد فقال یا عبد الله لیس یخفی علی الرای

ای شیخ آنچه تو بآن خبر میدهی بر من پوشیده نیست والله لا یدعونی حتی یستخرجوا

هذه العلقة من جوفی بخدا سوگند که دست از من بر نخواهند داشت تا دل پر خون مرا

از اندرون بیرون آرند فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا

اذل فرق الامم و چون مرا شهید کنند حق تعالی بر ایشان مسلط کرداند کسی که ایشان را ذلیل

ترین امتها کرداند بروایت دیگر چون برباله رسیدند خبر شهادت عبد الله بن یقطین که برادر رضاعی

آنحضرت بود و آنحضرت او را پیش مسلم بن عقیل از پیشتر بتقریب رسالت فرستاده بودند رسید چون

این خبر موحش را شنید آب از دیده مبارکش جاری گردید و گفت اللهم اجعل لنا

ولشیعتنا عندک منزلا کریما خداوندا برای ما و برای شیعیان ما منزل نیکوئی مهیا

گردان واجمع بیننا وبینهم فی مستقر من رحمتک انک علی کل شیء
قدیر و جمع کن میان ما و ایشان در غرفات جنان بدرستی که تو بر همه چیز قادری پس حضرت اصحاب
خود را جمع نمود و فرمود اما بعد خبر فظیع قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله
بن یقطر بما خبر رسیده که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر را شهید کردند و قد
خذلنا شیعتنا و شیعیان از یاری ما دست برداشتند فمن احب منکم الانصراف
فلینصرف فی غیر حرج هر که خواهد از ما جدا شود بر وی حرجی نیست جمعی که برای طمع مال و غنیمت و عزت
دنیا آمده بودند از استماع این خبر متفرق گردیدند بغیر از اهل بیت و جمعی که از روی ایمان و یقین اختیار ملازمت
آنحضرت نموده بودند پس از آنجا بار کرده در منزل شراف فرود آمده اند چون صبح شد جناب سید الشهدا
حکم کرد که غلامان و ملازمان و اصحاب آنحضرت آب بسیار دارند و بحول و قوت حق تعالی متوجه کوفه شد
تا در میان روز رفتند ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت گفت الله اکبر لم کبرت
جناب امام حسین فرمود که حق تعالی بزرگتر است لیکن در چه وقت چرا تکبیر گفتی گفت سر درختان خرما
نمودار شد جمعی گفتند ما هرگز در اینجا درخت خرما ندیده ایم تا سر نیزه ها و گوشهای اسبان باشد که نمایان
حضرت چون معلوم کرد که علامت لشکر است که پیدا شد بجانب کوهی که در آن حوالی بود میل نمود
که اگر قتال واجب افتد پشت بجانب کوه داده مقاتله نمایند چون نزدیک رسیدند حر بن یزید
با هزار سوار نزدیک رسیده در عین شدت گرما در برابر لشکر خیر البشر صف کشیدند حضرت فرمود که سراپرده
مکرمت و جلالت را برپا کردند و اصحاب امام کرام در برابر آن گروه شقاوت انجام صف کشیدند
و چون منبع کرم و سخاوت در آن خیل ضلالت آثار تشنگی مشاهده نمود اصحاب خود را فرمود که

ایشان را و چهارپایان ایشان را آب دهید و خود بنفس شریف متوجه گردید و ایشان را با چهارپایان
سیراب کردند و ابن زیاد حصین بن نمیر را با لشکر انبوه باستقبال آن حضرت فرستاده بود و حصین حر را با هزار سوار
پیشتر فرستاده و چون وقت نماز ظهر داخل شد حضرت حجاج بن مسروق را فرمود که اذان نماز گفت
و چون وقت اقامت شد حضرت سید الشهدا با ازار و نعلین و ردا از خیمه بیرون آمد و در میان
دو لشکر ایستاد و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و فرمود که ایها الناس من نیامدم بسوی شما مگر بعد
از آنکه نامهای شما متواتر و متوالی و پیکهای شما پیاپی بمن رسیده و نوشته بودید که البته بیا بسوی ما
که امامی و پیشوائی نداریم اگر بر سر عهد و گفتار خود هستید پیمان خود را تازه کنید و خاطر مرا مطمئن گردانید
و اگر از گفتار خود برگشته اید و پیمانها را شکسته اید من بجای خود برمیگردم القصه از آن زبان در کام
خاموشی کشیدند و جوابی نگفتند حضرت موذن را فرمود تا اقامت نماز گفت و با حر گفت که اگر میخواهی
با لشکر خود نماز کن حر گفت من در عقب شما نماز میگذارم حضرت امام صلوات الله علیه پیش ایستاد
و هر دو لشکر در عقب آن حضرت نماز کردند و بعد از نماز هر لشکری بجای خود برگشتند و چون
وقت نماز عصر شد باز حضرت پیش ایستاد و هر دو لشکر نماز کردند و بعد از نماز روی مبارک خود را
بجانب ایشان گردانید و خطبه ادا فرمود و گفت ایها الناس اگر از خدا بترسید حق اهل حق را بشناسید
و ما که اهل بیت رسالت و بعلم و کمال و عصمت و جلالت موصوفیم سزاوارتریم بخلافت و امامت از این
گروهی که بناحق دعوی ریاست میکنند و در میان شما بجور و عدوان سلوک مینمایند و اگر رای شما از آنچه
نوشته اید برگشته است برمیگردم حر در جواب گفت بخدا سوگند که من از این نامهائی و رسولان خبر ندارم
حضرت عقبه بن سمعان را فرمود که خرجینهای نامها را از آنجا حاضر سازد و چون خرجین را آورد

معلوم بود از نامه‌های کوفیان بیوفا حر گفت من اطلاعی براین نامه‌ها ندارم و از جانب ابن زیاد مامور
شده‌ایم که چون ترا ملاقات نمایم از تو جدا نشوم تا ترا نزد ابن زیاد برم حضرت فرمود تا زنده‌ام
باین مذلت راضی نخواهم شد پس اصحاب خود را حکم فرمود که سوار شوند چون همه جهاز حرم محترم
را بر شتران بستند حضرت پا در رکاب درآورد و سوار شدند و خواستند که برگردند لشکر مخالف
بر سر راه آمده مانع شدند حضرت با حر خطاب کرد که مادرت بعزای تو نشیند از ما چه میخواهی حر گفت
اگر دیگری نام مادر مرا میبرد البته متعرض مادر او میشدم اما در حق مادر تو بغیر از تعظیم و تکریم سخن بر زبان نمیتوانم
آورد حضرت فرمود که مطلب تو چیست حر گفت میخواهم ترا نزد ابن زیاد برم حضرت فرمود که من طاعت تو
نمیکنم حر گفت من نیز از تو دست برنمیدارم چون سخن در میان ایشان بطول انجامید حر گفت که من مامور
نشده‌ام که با تو جنگ کنم اکنون اگر بآمدن کوفه راضی نمیشوی براه دیگر بغیر از مدینه برو تا من حقیقت
حال را به پسر زیاد بنویسم شاید صورتی رو دهد که بمحاربه چون تو بزرگواری مبتلا نشوم حضرت بضرورت
از راه قادسیه میل بدست چپ کرد و روانه شد و آن لشکر شقاوت اثر نیز همراه شد حر نزدیک
آن امام آمد و گفت یا حسین ترا سوگند میدهم که با این گروه مقاتله ننمائی که کشته خواهی شد
حضرت فرمود که مرا از مرگ میترسانی کشته شدن در راه دین و شهید شدن در خوشنودی خداوند
آسمان و زمین منتهای آرزوی ماست و من بامر خدا با این منافقان مقاتله میکنم و از کشته شدن
پروا ندارم چون حر دانست که سخن فایده ندارد بلشکر خود ملحق گردیده با حضرت همراه بودند چون
صبح شد فرود آمدند و نماز بادا آوردند و حضرت سوار شدند هرچند میخواستند که بجانب دیگر روند
لشکر حر ممانعت کردند تا آنکه بزمین کربلا رسیدند پس امام حسین صلوات الله علیه فرود آمدند

که ابده کربلا اما زمین کربلا همین است فقالوا نعم یا ابن رسول الله گفتند آری ای فرزند
رسول خدا فقال هذا موضع کرب وبلاء پس امام فرمودند که :
اینموضع کرب وبلاست ههنا مناخ رکابنا ومحط رحالنا ومقتل رجالنا
ومسفك دمائنا این محل خون ریختن شهیدان کربلاست دراینحال از دور سواری
پیدا شد چون نزدیک رسید بر امام حسین صلوات الله علیه سلام نکرد و نزد حر رفت و برو
سلام کرد و نامه ابن زیاد لعین را بوی داد چون نامه را گشود آن ملعون نوشته بود که حسین را در
بیابانی فرود آور که آب و آبادانی نباشد و کار برو تنگ گردان چون نامه آن لعین را خواند
مضمون او را در لشکر حضرت ندا کرد و حسب در اینجا فرود آمد حضرت فرمود که بگذار که در نینوی یا
در غاضریه یا محل دیگر که آب و آبادانی داشته باشد فرود آییم حر گفت که ابن زیاد این مرد را فرستاده
است مخالفت او نمیتوانیم کرد پس امام حسین و رفقای آن حضرت بضرورت در آنجا فرود
آمدند و سرادق جلالت و عظمت را برپا کردند و آن روز بقول جمعی چهارشنبه و یا پنجشنبه دوم
ماه محرم سال شصت و یکم هجرت بود و بقولی روز هشتم ماه مذکور بود چون ابن زیاد ملعون
که از جانب یزید حاکم کوفه بود خبر وصول جناب امام حسین صلوات الله علیه بزمین کربلا
شنید عمر سعد ملعون را امیر لشکر ساخته با چهار هزار مرد بمحاربه آن امام غریب فرستاد
بعد از آن شمر ملعون را با چهار هزار سوار و یزید بن رکاب را با چهار هزار و حصین بن نمیر را با
چهار هزار سوار روانه نمود موافق بعضی از روایات معتبره سی هزار سوار بتدریج نزد عمر سعد جمع شدند
و موافق روایات ابن جوزی و مسعودی در روز ششم محرم در کربلا مجتمع گردیدند از جناب امام محمد باقر علیه السلام

منقول است که چون امام حسین صلوات الله بزمین کربلا رسید نامه برادر خود محمد بن حنیفه نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم
که این نامه ایست از حسین بن علی بسوی محمد بن حنفیه و هر که نزد اوست از فرزندان بنی هاشم اما بعد فکان
الدنیا لم یکن وکان الاخرة لم تزل ما بعد پس اینکه ترک زندگانی کردیم و دل
بشهادت نهادیم و دنیا را چنان قرار دادیم که هرگز نبوده و آخرت را باقی و دایم دیدیم آخرت را بدنیا
اختیار کردیم سید بن طاوس روایت نموده که جناب امام حسین صلوات الله علیه بزمین کربلا رسید
اصحاب خود را جمع نموده خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و گفت انه قد نزل
من الامر ما قد ترون کار ما اینجا رسید که می بینید ان الدنیا تغیرت وتنکرت
دنیا از ما رو گردانید و جرعه زندگانی بآخر رسید الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل
لا یتناهی عنه و مردم دست از حق برداشتند و بر باطل چسبیدند هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد
باید که از دنیا و مشتاق لقای پروردگار خود گردد زیرا که شهادت در راه حق مورث سعادت ابدیست و زندگانی
با ستمکاران و استیلای ایشان برای مومنان بجز محنت و عنا ثمره ندارد پس زهیر بن القین برخواست
و گفت قد سمعنا هداک الله یا ابن رسول الله مقالتک بدرستیکه شنیده ایم ای
فرزند رسول خدا آنچه که فرمودی ولو کانت الدنیا لنا باقیة وکنا فیها مخلدین
لاثرنا النهوض معک علی الاقامة فیها دنیا اگر همیشه باما باقی بود و همه آینده گشته شدن در راه تو
بر بقای ابدی دنیا اختیار میکردیم و حال آنکه میدانم فنای زندگانی دنیا را پس چگونه جان خود را فدای تو مضایقه
کنیم پس هلال ابن نافع برخواست و گفت یا ابن رسول الله جد تو رسول خدا نتوانست که محبت خود را در دل مردم مستقر

گردانید و پیوسته از منافقان اصحاب خود در محنت و عنا بود تا بسلامتی انتقال نمود و پدر بزرگوار تو از
ناکسان و قاسطان و مارقان کشید آنچه کشید تا از جفا برحمت ایزدی واصل گردید و انت الیوم
عندنا فی مثل تلک الحالة و تو نیز امروز باین گروه مبتلا گردیده فمن نکث عهده وخلع
بیعته فلن یضر الا نفسه والله مغن عنه هر که نکث عهد نماید و خلع بیعت نماید
بخود ضرر رسانیده و حق تعالی از وی بی نیاز است و انا علی نیاتنا و بصائرنا و نوالی من
والاک و نعادی من عاداک ما با این نیت درست و عزم صحیح اختیار متابعت تو نموده ایم
با دوستان تو دوستیم و با دشمنان تو دشمن فسر بنا راشدا معافا مشرقا ان شئت وان
شئت مغربا و آنچه فرمایی بجان و دل قبول میکنیم پس بریر بن حصین برخاست و گفت والله
یا ابن رسول الله لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک حتی تقطع
فیه اعضاؤنا ای فرزند رسول خدا حق تعالی بتو منت نهاده است بر ما که در پیش روی تو جهاد
کنیم و اعضای ما پاره پاره شود ثم یکون جدک شفیعنا یوم القیمة و جد تو در روز جزا شفیع ما
باشد لا افلح قوم ضیعوا ابن بنت نبیهم رستگار نمیشوند قومی که فرزند زاده رسول خدا
را ضایع گذارند و او را یاری نکنند اف لهم غدا ماذا یلاقون بالویل والثبور فی
نار جهنم اف بر ایشان خواهد بود در قیامت برای ایشان مگر عذاب الیم و حسرت و ندامت
در جحیم پس حضرت سید الشهدا ایشان را دعا کرد و جمع الحسین ولده و اخوته و اهل
بیته پس امام حسین فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع نمود ثم نظر الیهم فبکی ساعة
بطرف ایشان بحسرت نظر کرد و ساعتی بر احوال ایشان زار زار گریست

محرم احادیثیکه در شهادت جناب سید الشهدا و فرزندان و اقربای آنحضرت خوانده شد

ای برادران ایمانی و ای دوستان روحانی اندکی بیخیال را که جناب حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه
بآن مبتلا شده و بخاطر خود آرید و تامل نمایید که اگر یکی از شما از وطن خود بسیار بعید واقع شود و به هیچ وجه کسی
و یاوری نداشته باشد و زنان و دختران و خواهران همراه داشته باشد و پسران و برادران در قتال
همه پیش او حاضر باشند و او را حالی شود که عنقریب خود و ایشان همه در حالت تشنگی و گرسنگی بتیغ بیدریغ کشته میشوند
و زنان او و دختران و خواهران او اسیر میشوند چه حالت دل او خواهد بود پس یقین بدانید که مولای شما
و امام شما که جبرئیل گهواره او را می جنبانید و جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از غایت
شفقت بر دوش خود سوار میکرد و چنین حالت او را رو داد پس برای کدام روز زاری و گریه و ناله
و بیقراری میگذارید الحاصل بعد از آن جناب حضرت سید الشهدا دست بدعا برداشت و گفت اللهم
انا عترة نبیک محمد خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و قد اُخرِجنا و طُرِدنا و اُزعِجنا
عن حرم جدنا ما را رانده و آواره کرده اند از حرم جد خود تعدت بنو امیة علینا و
بنی امیه بر ما تعدی مینمایند اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا علی القوم
الظالمین خداوندا تو حق ما را از ایشان بگیر و یاری ده ما را بر گروه ستمکاران پس فرمود که مردم
همه بندگان دنیا اند دین خود را بر زبان خود جاری میگردانند چون امتحان بمیان آید دینداران و خدا طلبان
بسیار کم اند در نسخ معتبره روایت نموده که بتاریخ نهم روز پنجشنبه شمر لعین از جانب ابن زیاد مکتوبی بعمر سعد آورد
مضمون آنکه شنیده ام که با حسین مدارا مینمائی باید که چون نامه بتو رسد بر ایشان تاری از خیر جرعه
گردن زده ما گرامی خواهی بود و ترا خبر خواهیم داد و اگر از تو نمی آید دست از امارت لشکر بردار و امارت سپاه را

بشمر علیه اللعنة بگذار عمر سعد ملعون برای محبت دنیای دنی از ستنه عذاب ابدی را بر خود گذاشته
عسکر یا سعود وجنود نا سعد و دخو ورا امر کرد که رو با صحاب او آوردند و شمر لعین نزدیک لشکرگاه
سید الشهدا آمد و گفت این بنو اختنا کجا اند فرزندان خواهر ما زیرا که مادر بعضی از برادران آنحضرت
از قبیله او بود فخرج الیه جعفر والعباس والعثمان بنو علی پس جعفر و عباس
و عثمان فرزندان حضرت امیر المؤمنین بیرون آمدند فقالوا ما ترید گفتند چه میخواهی فقال انتم
یا بنی اختی آمنون گفت چون مادر شما از قبیله منست من شما را امان دادم فقالوا
له الفنه لعنک الله ولعن امانک گفتند خدا ترا و امان ترا لعنت کند اتؤمننا وابن رسول
الله لا امان له ما را امان میدهی و فرزند حضرت رسول را امان نمیدهی ثم نادی عمر یا خیل
الله ارکبی فرکب الناس ثم زحف نحوهم بعد العصر بعد از آن سواران رو با صحاب
آن حضرت آوردند و استعدای جنگ نمودند و آن وقت عصر بود والحسین جالس امام خیمته
محتبی بسیفه در آن وقت جناب امام حسین علیه السلام بر در وازه خیمه نشسته بودند و متوجه اصلاح
شمشیر بودند اذ خفق برأسه علی رکبتیه و بسبب غم و اندوه سر بر زانوی خود گذاشته
[illegible]
امام حسین صلوات الله علیه چون خروش لشکر مخالفان شنید بخدمت آنحضرت آمد و قالت
یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت گفت ای برادر این صداهای جور و جفا را
میشنوی فقال یا اختاه رأیت الساعة جدی محمدا وابی علیا وامی فاطمة
واخی الحسن امام حسین فرمود که ای خواهر در این وقت بخواب دیدم که جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی

وما درم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی نزد یک من آمدند وهم یقولون یا حسین انك

رایح الینا عنقریب ومیگویند که ای حسین تو درین زودی نزد ما خواهی آمد فلطمت زینب علی

وجهها وصاحت و چون زینب خاتون این خبر وحشت اثر را شنید طپانچه بر روی خود زد فقال

له الحسین مهلا لا تشمت القوم بنا ای خواهر صبر کن و نزد دشمنان ما را رسوا

مکردان فقال له العباس بن علی یا اخی اتاك القوم پس عباس بخدمت برادر خود آمد

وعرض کرد که لشکر مخالف بما روی آورند فنهض ثم قال ارکب انت یا اخی حتی تلقاهم

حضرت فرمود که ای برادر تو برو و تقول لهم ما لکم وما بدا لکم وتسألهم

عما جاء بهم واز ایشان سوال کن که مطلب ایشان ازین شورش چیست فاتاهم العباس

فی نحو من عشرین فارسا فیهم زهیر بن القین وحبیب بن مظاهر پس عباس با بیست

سوار استقبال ایشان نمود فقال لهم العباس ما بدا لکم وما تریدون

حضرت عباس گفت که غرض شما از تحرکت و شورش چیست قالوا قد جاء امر الامیران

نعرض علیکم ان تنزلوا علی حکمه او نناجزکم گفتند حکم امیر رسیده است که بر شما

عرض کنیم اگر اطاعت امیر میکنید شما را نزد او میبریم والا با شما جنگ کنیم قال فلا تعجلوا

حتی ارجع الی ابی عبد الله علیه السلام فاعرض علیه ما ذکرتم عباس گفت

درنگ نمائید تا پیام شما را بخدمت امام خود برسانیم فوقفوا فقالوا القه واعلمه ثم القنا

بما یقول لك ملاعین گفتند که برو زود جواب امام حسین را بما برسان فانصرف العباس

راجعا یرکض الی الحسین بخبره پس حضرت عباس روانه شد تا پیام شوم الملاعین را بآن حضرت

رساند و وقف اصحابه یخاطبون القوم و یعظونهم و یکفونهم

عن قتال الحسین و دیگری رفقای حضرت عباس آن ملاعین را وعظ و نصیحت میکردند و از قتال

امام حسین منع میکردند فجاء العباس الی الحسین و اخبره بما قال القوم حضرت عباس

آمده پیام ملاعین را بخدمت حضرت عرض نمود فقال الحسین ارجع الیهم فان استطعت

ان تؤخرهم الی غد و تدفعهم عنا العشیه لعلنا نصلی ربنا اللیله و ندعوه

و نستغفره حضرت فرمود که ای برادر اگر توانی ایشان را راضی کن که محاربه بفردا اندازند

که امشب وداع عبادت پروردگار خود بجا آریم فهو یعلم انی قد احب الصلواة له و

تلاوة کتابه و کثرة الدعا و الاستغفار زیرا که پیوسته خواهان و مشتاق نماز

و تلاوت و استغفار زیرا که پیوسته خواهان و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا و عبادت

بوده و یک شب را برای مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات غنیمت میشماریم فمضی

العباس الی القوم و رجع من عندهم و معه رسول من قبل عمر بن سعد

یقول انا اجلناکم الی غد فان استسلم سرحنا بکم الی عبید الله

بن زیاد و ان ابیتم فلسنا تارکیکم پس حضرت عباس رفته پیام حضرت را بان ملاعین

رسانید و در روایتی وارد شده که اول ابا برای مهلت یک شب مضایقه کردند تا اینکه از لشکر

کافران خود شخصی برآمده که اگر کافری از شما مهلت طلبیده مهلت میدهید و جگر گوشه حضرت رسول

از شما یک شب مهلت میخواهد شما مضایقه میکنید بعد از ان مهلت یک شب دادند فجمع الحسین

اصحابه پس امام حسین اصحاب خود را جمع کرد قال علی بن الحسین فدنوت منه لاسمع

سما تقول لهم وانا اذ ذاك مريض حضرت امام زين العابدين گفت در آن روز من بيمار بودم
خود را بزمين كشيدم تا نزديك آن حضرت رسيدم فسمعت ابي يقول لاصحابه اثني على الله
احسن الثناء واحمده على السراء والضراء شنيدم كه باصحاب خود ميگفت كه ثنا ميكنم پروردگار
خود را بنيكوترين ثناها و حمد ميكنم او را بر شدت و رخا على ان اكرمتنا بالنبوة و
علمتنا القرآن وفهمتنا في الدين بنا بر اينكه گرامي داشتي ما را به پيغمبري و قرآن را بما
تعليم كردي و دين خود را بما عطا كردي وجعلت لنا اسماعا وابصارا وافئدة
و ما را چشمهاي بينا و گوشهاي شنوا و دلهاي با نور و صفا بخشيدي فاجعلنا من الشاكرين
پس بگردان ما را از شكر كنندگان اما بعد فاني لا اعلم اصحابا اوفى ولا خيرا من اصحابي
بدرستيكه من نميدانم اصحاب وفادارتر و نيكوكارتر از اصحاب خود ولا اهل بيت ابر ولا اوصل من اهل بيتي
و نه اهل بيتي پاكيزه و شايسته تر و حق شناس تر از اهل بيت خود فجزاكم الله عني خيرا
پس خدا شما را جزاي نيكو عطا كند از جانب من ولقد نزل بي ما قد ترون و بر من نازل شده
است حالتيكه مشاهده مينمائيد الا اني وقد اذنت لكم فانطلقوا جميعا
في حل من شما را رخصت كرده ام و بيعت خود را از گردن شما گشودم ليس عليكم حرج
مني بر شما هيچ حرجي نيست هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا پرده شب
سياه شما را گرفته است بهر طرف كه خواهيد برويد فان القوم انما يطلبوني ولو ظفروا
بي لذهلوا عن طلب غيري كه اين قوم مخالفين مرا مي طلبند و با من كار دارند چون
مرا يابند ديگري را طلب نمي نمايند فقام العباس وسائر اخوانه وابنائه وبنو اخوانه

وابناء عبد الله بن جعفر فقالوا لم نفعل ذلك لنبقى بعدك پس حضرت عباس
و دیگر برادران حضرت و پسران حضرت و برادرزادهای آنحضرت و پسران عبد الله بن جعفر بر جا ایستادند
و گفتند هرگز از تو جدا نمی‌شویم لا ارانا الله بعد ذلك ابداً خدا نماید بما روزی را که بعد از تو
زنده باشیم دست از دامان بر نمیداریم و جان خود را فدا کردن سعادت خود میدانیم فقال
الحسين يا بني عقيل حسبكم من القتل بمسلم بن عقيل فاذهبوا انتم
فقد اذنت لكم پس حضرت با اولاد مسلم بن عقیل آورده و فرمود که شهادت مسلم شما را
بس است من شما را مرخص کردانیده‌ام بهر جا که خواهید بروید فقالوا سبحان الله ما يقول
الناس ان نحن خذلنا شيخنا وكبيرنا وسيدنا وابن سيد الاعمام وابن
نبينا سيد الانبياء آن سعادتمندان گفتند وای فرزند رسول خدا مردم چه گویند هرگاه شیخ
و بزرگ و سید و فرزند بهترین اعمام خود را و فرزند پیغمبر خود را یاری نکنیم ولم نضرب معه بسيف
ولم نقاتل معه برمح والله ما نفعل ولكن نفديك بانفسنا واموالنا
واهلنا ونقاتل معك حتى نرد موردك بخدا سوگند که از تو جدا نمی‌شویم تا برویم بهر جا که تو
میروی و جان خود را فدای جان تو کنیم و خون خود را نثار تو کردانیم فاذا نحن فعلنا ذلك فقد قضينا
ما علينا وخرجنا مما لزمنا فقبح الله العيش بعدك پس وقتیکه چنین کنیم آن زمان
حق ترا ادا کرده باشیم لعنت خدا بر زندگانی بعد از چون تو امامی وقام اليه مسلم بن عوسجة
فقال انحن نخلي عنك پس مسلم بن عوسجه برخواست و گفت ای امام آیا ما از یاری تو دست برداریم
با نقدرنا الى الله في اداء حقك و اگر چنین کنیم چه عذر نزد پروردگار خود بگوییم لا والله حتى

اَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ نه بخدا سوگند که از تو جدا نمی شویم تا نیزه های خود را در سینه های دشمنان

فرو بریم واضربهم بسیفی ما ثبت قائمه في يدي و تا دسته شمشیر در دست ما است

و ما را از مخالفین تو بر می آریم وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعَ سِلَاحٌ اُقَاتِلُهُمْ بِهِ فقذفتهم با

لحجارة و اگر حربه نداشته باشیم سنگ با ایشان جنگ خواهیم کرد والله لا نخليك

حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله قسم بخدا که دست از یاری تو بر نمی داریم

تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تو رعایت کرده ایم اما والله لو علمت انی اقتل ثم احيي

ثم احرق ثم احيي يفعل ذلك بي سبعين مرة ما فارقتك و بخدا سوگند اگر بدانیم که هفتاد مرتبه

کشته شویم و سوخته میشویم از تو مفارقت نمی کنیم فَكَيْفَ لَا اَفْعَلُ ذٰلِكَ وَاِنَّمَا

هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ لا انقضاء لها ابدا و حاشا اینکه بدانیم

همین یک مرتبه کشته شدن است و پس و بعد از آن ثواب ابدی فایز میشویم وَقَامَ زُهَيْرُ

بْنُ الْقَيْنِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللهِ لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت

هكذا الف مرة وان الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وَعَنِ

النفس هؤلاء الفتيان من اهل بيتك بس زهیر بن قین برخواست و گفت بخدا سوگند

که ما دوست میداریم که هزار مرتبه در راه تو کشته شویم و از اهلبیت شما دشمنان شما را دفع کنیم

و همچنین هر یک از اصحاب آنحضرت بخدمت حضرت اظهار تصمیم جانفشانی خود ها کردند حضرت

در حق ایشان دعا کرد و از جناب امام زین العابدین منقول است که فرمودند انی جالس

فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِيْ قتل ابي في صبحها بدرستیکه من نشسته بودم شبی که در صبح آن پدر

بزرگوار من بتیغ جفا شهید خواهد شد وعندی عمتی زینب تمرضنی و عمه من زینب به بیمارداری

من قیام مینمود اذ اعتزل ابی فی خباء له وعنده حوی مولی ابی ذر الغفاری

که پدر عالیمقدار من در خیمه که جدا از خیمهها برای حضرت بر پا کرده بودند تشریف داشت و آزاد کرده

حضرت ابوذر در خدمت آنحضرت حاضر بود وهو یعالج سیفه ویصلحه و آنحضرت شمشیر اصلاح

میکرد و در آن مقام این ابیات میخواند یا دهر اف لک من خلیل ای روزگار ناپایدار اف باد بر تو

از طرف دوستی آن که با هیچ دوست وفا نکردی کم لک فی الاشراق والاصیل

چه قدر در شبها و روزها من طالب وصاحب قتیل یار و مصاحبان را بقتل آوردی والدهر

لا یقنع بالبدیل و زمانه بهیچکس بدل راضی نمیشود وانما الامر الی الجلیل و بازگشت همه بسوی

خداوند جلیل است وکل حی سالک سبیلی و هر زنده را راهیکه میروم در پیش است

پس آنجناب این شعرها دو سه بار تکرار نمودند تا اینکه دانستم که غرض آنحضرت از خواندن شعرها

چیست فخنقتنی العبرة فرددتها ولزمت السکوت پس گریه بر من زور آورد

لیکن برای اضطراب زنان خود را ضبط کردم وعلمت ان البلاء قد نزل و دانستم که بلیه

نازل شده و آن سرور تن بشهادت در داده واما عمتی فلما سمعت و چون عمه من زینب خاتون آن

سخنهای وحشت انگیز را شنید وهی امرأة ومن شان النساء الرقة والجزع و از آنجا که زنان

رقیق القلب می باشند فلم تملک نفسها ان وثبت تجر ثوبها وهی حاسرة حتی انتهت

بیتاب گردیده برجست و پا برهنه بخیمه محترم آن حضرت دوید وقالت واثکلاه لیت الموت

اعدمنی الیوم الحیاة و شیون بر آورد و گفت کاش امروز شربت مرگ را می چشیدم

د بحالت را در تو می‌بینم ماتت امی فاطمه وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضین

وثمال الباقی مادرم فاطمه زهرا از دنیا رفت و پدرم امیر المؤمنین شهید شد برادرم حسن مجتبی زهر جفا

هلاک شد و تو اکنون یادگار رفتگانی و پشت پناه بازماندگانی فنظر الیها الحسین وقال لها یا اخته

لا یذهبن حلمک الشیطان امام مظلوم از مشاهده اضطراب زینب فهمید که ای خواهر حلم و بردباری

پیشه خود کن و شیطان را بر خود تسلط مده وقال لو ترک القطا لنام پس فرمود اگر مرغ قطا

بحال او بگذارند و متعرض او نشوند البته خواب میکند یعنی اگر مرا بگذارند استراحت میکنم خود را بمهلکه نمی

افکندم فقالت یا ویلتاه نفسا اغتصابا فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی زینب خاتون

گفت این بیشتر دل ما را مجروح میکند که راه چاره از تو منقطع گردیده و بضرورت شربت ناگوار مرگ باید چشید

ثم لطمت وجهها وهوت الی جیبها وشقته وخرت مغشیة علیها پس زینب خاتون

بر روی خود طپانچه زد و گریبان خود را چاک کرد و بیهوش شده افتاد فقام الیها الحسین فصب

علی وجهها الماء وقال لها یا اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله پس امام حسین

برخاست و آب بر روی خواهر خود پاشید و فرمود از خدا بترس و بقضای حق تعالی راضی باش

واعلمی ان اهل الارض یموتون بدانکه جمیع اهل زمین بمیرند و هیچ متنفس بر روی زمین

زنده نمیماند و اهل السماء لا یبقون و اهل آسمان باقی نمیمانند وان کل

شیء هالک الا وجهه و غیر از ذات حق تعالی همه در معرض فنا و نیستی است ابی خیر منی

وامی خیر منی واخی خیر منی پدر من و مادر من و برادر من بهتر بودند ولی ولکل مسلم

لرسول الله اسوة و حضرت رسول خدا که اشرف خلایق بود در دنیا نماند و بسیاری زین

تسلی خاطر فرمود و گفت یا اختاه انی اقسمت علیک فبری قسمی لا تشقی علی
جیبا ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی علی بالویل والثبور ای خواهر من ترا سوگند
میدهم که چون من از تیغ اهل جفا بعالم بقا رحلت نمایم گریبان چاک نکنی و روی نخراشی و وا ویلا نگویی
ثم جاء بها حتی اجلسها عندی بعد آن حضرت خود همراه زینب خاتون را از آن خیمه آورده
بیرون رسانید ثم خرج الی اصحابه فامرهم ان یقربوا بعضهم بیوتهم من بعض
وان یدخل الاطناب بعضها فی بعض فیقبلون الیوم فی وجه واحد بعد از آن
فرمود که طنابهای خیمه را در میان یکدیگر کشیدند و راه تردد را از میان خیمها مسدود کرده بیندند
و خندق دور خیمها را پر از هیزم کرده بیندند و مشغول نماز و عبادت و تلاوت گردیدند فلما کان
وقت السحر خفق الحسین برأسه چون وقت سحر شد امام حسین صلوات الله علیه را
خواب ربود ثم استیقظ فقال لعلمون ما رأیت فی منامی الساعة فقالوا وما
الذی رأیت یا ابن رسول الله بعد از آن بیدار شده فرمود که هیچ میدانید که من در این وقت
چه در خواب دیدم اصحاب گفتند که بفرمای فرزند رسول خدا فقال رأیت کان کلابا
قد شدت علی لتنهشنی وفیها کلب ابقع رأیته اشدها علی فرمود که در خواب دیدم
که سگی چند بر من حمله کردند و در ان میان سگی ابلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله میکرد و اظن
ان الذی یتولی قتلی رجل ابرص من بین هولاء القوم گمان دارم که آن سگی که متوجه
قتل من شود پیس باشد ثم انی رأیت بعد ذلک جدی رسول الله ص ومعه
جماعة من اصحابه وهو یقول یا بنی شهید آل محمد پس دیدم که جدم حضرت رسول

با فوجی از ارواح مقدسه نزد من آمدند و جدم بمن گفت که ای فرزند گرامی تو می شهید آل محمد وَقَدِ

اسْتَبْشَرَ بِكَ اَهْلُ السَّمٰوٰاتِ وَاَهْلُ الصَّفِيحِ الْاَعْلٰى فَلْيَكُنْ

اِفْطَارُكَ عِنْدِي عَجِّلْ وَلَا تُؤَخِّرْ واهل آسمانها و مقدسان ملاء اعلی باستقبال

تو آمده اند پس باید که شب نزد ما افطار نمایی و در باب تعجیل کن نشود که تاخیر نمایی وَهٰذَا مَلَكٌ

قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَاخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ واین ملکی است که از آسمان

نازل شده و شیشه سبزی آورده است که چون تو شهید شوی خون ترا در شیشه کند و باسمان برد فَهٰذَا

مَا رَاَيْتُ وَقَدْ اٰنَفَ الْاَمْرُ وَقَدِ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِي

ذٰلِكَ پس این است خواب من که دیدم و یقین میدانم که عمر من باخر رسید و قریب است که

زین جهان فانی رحلت نمایم وَاَصْبَحَ الْحُسَيْنُ فَعَبَّا اَصْحَابَهُ بَعْدَ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ چون صبح

آن روز طالع گردید بعد نماز صبح جناب امام حسین بتعبیه لشکر پرداخت و جمله مردمان عسکر آنحضرت

سی و دو سوار و چهل پیاده و بروایتی هشتاد و دو پیاده و از جناب امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت

کرده اند که چهل و پنج سوار و صد پیاده پس آنحضرت زهیر بن القین را در میمنه لشکر جا داد و حبیب بن مظاهر

را در میسره و آن علم هدایت شیم را برادر خود حضرت عباس داد و فرمود که آتش در خندقها افروختند

که کافران نزدیک خیام کرام محترم نیایند و جنگ از یک طرف باشد و عمر بن سعد ملعون هم لشکر

شقاوت اثر خود را بنحوی که در کتب مسطور است ترتیب داد و بعد از ترتیب لشکر عمر سعد لعین با جنود نامسعود

بانهایت بی شرمی رو بپناه ملایک پناه آن مقرب درگاه اله آورد و چون امام حسین صلوات الله علیه صحابه

و بیباکی ایشان مشاهده نمود از روی رضا و تسلیم دست نیاز بدرگاه خداوند علیم برداشت و این دعا